

کفتارهای عرفانی

(قسمت بیست و دوم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

چهل و چهارم

فهرست

جزوه چهل و چهارم - گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)

عنوان

صفحه

تبریک عید نوروز / مصافحه / برای دشمن هم خیر بخواهید که
از دشمنی دست بردارد و دوست شود / عزا یعنی چیزی از دست
دادن، اگر در دنیا دقت کنیم عزایی نیست / اسلام دین سهله و
سمحه است / حق ندارید به کسی که شهادتین را به زبان
بیاورد، بگویید معتقد نیستی / دین ما، دین صلح و سلامت و

شادی است ۷

مراسم و آداب و رسوم / تبریک عید / سلام / دست دادن و
روبوسی کردن / پاک کردن گرد و خاک خانه‌ی دل /
چهارشنبه‌سوری / رسم دید و بازدید / پاک کردن هر گونه غلّی
که از یک مؤمن در دل آنها باشد / بر همدیگر انس داشته باشید
و به هم تبریک بگویید / خداوند در مقابل توجهی که به همه
دارد، هیچی از شما نمی‌خواهد فقط می‌گوید من که توجه
می‌کنم شما هم توجه کنید ۱۶

حلقه‌ی الهی مجلسی است که مؤمنین با هم می‌نشینند / در دل
هر کدام ما حلقه‌ای از حلقه‌های الهی هست / این اعتقاد و
علاقه از روح ما جدا شدنی نیست / علم نجوم / سال شمسی
و تاریخ قمری / جشن عید نوروز ۲۴

تقویم به ملیّت برمی‌گردد ولی به مذهب ربطی ندارد / اصولی
است که جزء هویت و شخصیت ماست، آنها عوض نمی‌شود /
مواردی که بسته به عادت است عوض می‌شود، عادت هم نقش
عمده‌ای در زندگی انسان دارد ۳۷

در این دنیا محصور زمان و مکان هستیم / تضرّع واقعی، آنچنان
تضرّع است که با آن تضرّع، خودش را فراموش کند / نفاق از
کفر بدتر است / کسی که قلب سلیم دارد یعنی قلبش از هر گونه
نفاق دور است ۴۰

خواب/ زمان لذت خواب/ انحراف، در آنهایی که اعتقاد و ایمان آنها سست است و یا اعتقاد و ایمان به چیزی ندارند، بیشتر است/ روح انسانی و حاکم شدن روح بر ما/ روح، علاقه‌مند است که به مبدأ خود برسد/ الله ناظری یعنی خداوند ناظر من است که هر چه فکر می‌کنم می‌بیند، هر چه می‌کنم و

خواهم کرد می‌داند..... ۴۷

فطرت بشر این است که تا چیزی را به حواسش درک نکند، مشکل است بفهمد/ بت‌پرستی/ عرفان و شناخت خدا/ ویکتورهوگو و داشتن روحیه‌ی عرفانی/ یکی از محاسن اخلاقی، تحمّل و بهره‌گیری از ملامت دیگران/ تخم‌مرغ دزد، شتر دزد می‌شود/ یکی از بزرگان تاریخ می‌گوید از تملّق خوشم

می‌آید ولی از متملّق بدم می‌آید..... ۵۷

برای دشمن خود هم دعا کنید که خدا به اینها عقل بدهد/ وحدت تفکر/ از هیچ چیزی در دنیا جز خداوند ترسی نداریم/ هیچ چیزی جز با اراده‌ی خداوند عظیم رخ نمی‌دهد/ توجه به معنای دعایی که خوانده می‌شود/ استخاره/ در هر موقع باید

تشخیص دهیم کاری که مناسب آن موقع است انجام دهیم..... ۶۴

آمادگی برای تولید نسل و نگه داشتن حمل و فرزند در حیوانات و در انسان/ وظایف و حقوق جدیدی که زن و مرد بعد از ازدواج

نسبت به هم پیدا می‌کنند/ متأهلین سعی کنند که اوقاتشان و دلشان در اختیار و برای راحتی همسر باشد/ تجاوز زن از حق خیلی خطرش برای جامعه بیشتر است/ تجاوز از حق و غفلت در

مقابل وظیفه ۷۰.....

فهرست جزوات قبل..... ۷۷.....

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

تبریک عید نوروز / مصافحه / برای دشمن هم خیر نخواهید که از دشمنی دست بردارد
و دوست شود / عزا یعنی چیزی از دست دادن، اگر در دنیا دقت کنیم عزایی
نیست / اسلام دین سهل و سحر است / حق نذارید به کسی که شهادتین را به زبان
بیاورد، بگوید معتقد نیستی / دین ما، دین صلح و سلامت و شادی است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هست کلید در گنج حکیم

ان شاء الله این عید بر همه‌ی اخوان مبارک باشد، به همه تبریک
می‌گوییم. که یکی از آن همه، وقتی به همه تبریک می‌گوییم،
خودم هستم.

به هر جهت تبریک به هر کدام از آقایان فقرا این است که یا
تمام وظایف را توانسته‌اند انجام دهند یا لااقل یک جزئی از وظایف را
انجام داده‌اند، کمترینشان من هستم و از این جهت شکرگزار هستم و
تبریک می‌گوییم که چنین کسانی که همه از من اجازه‌ی ورود به این

در را گرفته‌اند ولی شاید از من بهتر باشند و مرا فراموش نکرده‌اند، یعنی شما! و چنین کسانی را من اخوان می‌گویم. یادآور این بیعت و این مهر و محبت، مصافحه‌ای است که در همه‌ی افراد بشر هست، این مصافحه در هر جایی به یک صورت است که بهترینش همین مصافحه‌ای است که ما انجام می‌دهیم. من هم یقیناً خیلی دلم می‌خواهد با همه‌ی این برادران مصافحه کنم، ان شاءالله خداوند نیرویش را بدهد که بتوانم ولی خوب می‌دانید نمی‌توانم. از طرفی دانه‌های تسبیح را در نظر بگیرید، این دانه‌های تسبیح همه مثل هم هستند، وقتی به رشته‌ی تسبیح درآمدند همه مثل هم هستند، همه همدیگر را نگه می‌دارند، نمی‌شود یکی این وسط گم شود نه! در آن رشته به حبل‌المتین وصلند بنابراین مثل همین مثال تسبیح فکر کنید چون این همه مصافحه در امکان بدنی یک بشر معمولی نیست، شما هر کدام خودتان را پیر فرض کنید و دیگری را مرید. بارها عرض شده است که دو نفر از فقرا که با هم مصافحه می‌کنند و به هم تبریک می‌گویند مثل این است که هر دو با من دارند مصافحه می‌کنند. به قول آن شعر جامی:

من کی‌ام؟ لیلی و لیلی کیست؟ من

ما یکی روحیم اندر دو بدن

ما یکی روحیم اندر این همه ابدان.

به هر جهت این عید سعید را تبریک می‌گوییم و امیدوارم روز به روز معنویت ما و حلقه‌ی اتحاد و محبت ما محکمتر باشد، ان شاء الله.

و ان شاء الله دشمنان ما و دشمنان این وحدت را خداوند آگاه کند. البتّه خداوند می‌فرماید: **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**^۱، هر که را خدا بخواهد هدایت می‌کند. فرمایش حضرت صالح علیشاه در **پند صالح**: برای دشمن هم خیر بخواهید. منتها خیری که برای او می‌خواهید چیست؟ این است که از دشمنی دست بردارد، دوست بشود. پس به این معنا می‌شود برای دشمن هم خیر خواست. خدایا! دشمن و منافقین را یا هدایت کن و یا سرب‌نیست کن. ولی این توجّه را بکنید که وقتی می‌گوییم «هدایت کن» آمین بگویید، برای «سرب‌نیست کن» تنها، آمین نگویید! برای اینکه از خدا می‌خواهیم ان شاء الله هدایتشان کند؛ الهی آمین.

آن که هدایت نمی‌شود معلوم می‌شود شقی‌ترین است، اشقی‌الاشقیاء. در تاریخ هم برای ما همه‌ی نمونه‌ها را نشان داده‌اند. فرزند سعدبن ابی‌وقاص صحابی خیلی بزرگ که در همه جنگ‌ها بود و کمک می‌کرد، فرزندش هم قاعدتاً باید همانطور باشد ولی فرزندش به امید حکومت ری، یعنی همین تهرانی که ما در آن هستیم، ریاست بر

ری که آن روز همه‌ی ایران را شامل می‌شد، تن به چه جنایتی داد و حضرت امام حسین به مصداق همین عرایضی که گفته شد می‌خواستند او را نجات بدهند. ما هم که داد می‌زنیم، حرف می‌زنیم می‌خواهیم دیگران را نجات بدهیم، ما هیچی نمی‌خواهیم. از لحاظ دنیا به یک لقمه نان خالی کفایت می‌کنیم، از لحاظ معنا به همین جلسات مهر و محبت و همین قطعات کوچک شیرینی و نقل که برای ما خاطره‌انگیز است قناعت می‌کنیم. حضرت هم به او گفتند به تو منزل می‌دهم، زن و بچه‌ات را نگه می‌دارم، جایی هم می‌دهم، مرتعی چیزی که زندگیت تأمین شود، قبول نکرد. نه تنها شقاوت بلکه نشان دادن شقاوت به صورت تمسخر. آن آخر گفت که حکومت ری را می‌خواهم. حضرت فرمودند امیدوارم از گندم ری نخوری، با تمسخر گفت که جو خواهم خورد. ولی نه گندم آن را دید نه جوی آن را.

ولی در همان جریان‌ات خیلی‌ها آگاه شدند، در هر جریان اینطوری که می‌شود عده‌ای آگاه می‌شوند. مثلاً در همان جریان عاشورا مردم دمشق، شام اصلاً نمی‌دانستند که اولاد علی، فرزندان پیغمبر چه کسانی هستند؟ خیال می‌کردند تنها قوم و خویش پیغمبر، معاویه است. ولی آمدن اسراء، بزرگانی هم‌چون حضرت زینب علیها السلام مردم را فهماند. همیشه هم همینطور است، فشار می‌آورند ما باز در همین فشار هم شکر خدا می‌کنیم که ما را واسطه‌ی هدایت خیلی‌ها قرار می‌دهد، در

همین جریانات دیدیم. تأسف ما از این است که ما این جلساتی که باید صحبت‌های معنوی بکنیم که شاید دل و روحمان به سمت بالا یک پروازی بکند به همین صحبت‌های جو و گندم ری منتهی می‌شود، فکرمان از گندم و جو ری بیرون نیامده! این تأسف ماست. ولی با همین وجود ما اگر به درون خودمان به دل خودمان و صاحب دلمان توجه کنیم اگر ما را از این پله ممنوع کردند که نمی‌توانند، دو پله یک بار می‌رویم. به قول قرآن لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، ما زنده‌ایم و...

به هر جهت ما به مصداق هر نفسی که فرو می‌رود مُمَدَّ حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات، در هر نفسمان دو نعمت است و دو تا عید.

مؤمنان هر دمی دو عید کنند

عنکبوتان مگس قدید کنند

ما به هر جهت عیدمان را داریم. خداوند هم ما را خلق کرده است و تکامل ما را هم بر مبنای عید قرار داده، اصلاً اگر ما در دنیا دقت کنیم عزایی نیست. عزا یعنی چیزی از دست دادن. اگر خزانه‌ی ما همان خزانه‌ی الهی باشد هیچوقت چیزی از دست نمی‌دهیم. بصورت

۱. سوره انفال، آیه ۴۲: تا هر که هلاک می‌شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنده می‌ماند به دلیلی زنده ماند.

ظاهر این چیزها جابجا می‌شود. این است که بزرگان ما هم، همانهایی هم که رفتند در نظر خیلی‌ها جلوه‌ی زنده دارند. الآن در بیدخت مزار چهار نفر از بزرگان آنجاست، گفته‌اند جمعیت خیلی زیاد آمده بطوریکه مثل آن سنوات قبل چادر زده‌اند. مثلی است که می‌گویند: فیل، زنده و مرده‌اش یکی است. بزرگان ما و هیچوقت هم ما تنها نبودیم و به قولی یتیم نبودیم، همیشه کسی را خداوند مقدر کرده که باشد و این گله را چوپانی کند. ان‌شاءالله خداوند به همه‌ی ما، به همه‌ی شما توفیق عبادت بدهد، ما وظیفه‌ی خودمان را همیشه باید اجرا کنیم، حال چه دیگران، دشمنان ما، دشمنان اسلام اگر باشند خوششان بیاید یا بدشان بیاید.

زمان پیغمبر در یک جنگی قشونی فرستادند، به‌نظرم فرمانده‌اش زیدبن‌أسامه بود یا خود‌أسامه بود. بعد که جنگ تمام شد و برگشت، به پیغمبر گزارش دادند که فرمانده زید، آن فرمانده‌ی طرف را که مسلمان بود کشت. حضرت بازخواست کردند. از او پرسیدند، سؤال کردند و بعد که گفت بله، بازخواست کردند که چرا کُشتی؟ گفت او تا آخرین لحظه می‌جنگید وقتی به نزدیکش رسیدم شهادتین گفت و من فهمیدم که این را روی عناد گفته، بیخود می‌گوید، دروغ می‌گوید و این اسلامی که او دارد من قبول ندارم، او را کشتم. حضرت فرمودند بیجا کُشتی، هیچکس حق ندارد کسی را که شهادتین می‌گوید بکشد، یا از

خودش طرد کند، رد کند.

که بعد او قسم خورد با خودش که دیگر به روی هر کسی که شهادتین می‌گوید، شمشیر نکشد. این درسی است برای ما، برای همه‌ی تاریخ بشریت. سُنّت که می‌گویند فقط گفتار و حرف‌های پیغمبر تنها نیست، این وقایعی که اتفاق می‌افتد و پیغمبر یا تأیید می‌کنند یا شرحی می‌گویند، اینها همه ملاک است. این موجب شد که او چنین سوگندی خورد. ولی برای ما مسلمان‌ها از همان صدر اسلام تاکنون پندی شد و درسی داد که شما به کُنّه فکر کسی که وارد نیستید، فقط از گفتار و کردار... کسی که شهادتین را به زبان بیاورد، حق ندارید بگویید معتقد نیستی! اینکه گفته‌اند اسلام دین سَهله و سَمحه است، نه اینکه از هر گناهکاری گذشت کند و نه اینکه خودش تشویق کند گنهکاری و تجاوز را، نه! در مواردی که خود خداوند گفته است باید اغماض کرد، باید چشم‌پوشی کرد و زیاد سخت‌گیری نکرد، سَهله و سَمحه. و این هم از گرفتاری‌ها و بندهایی است که امروز به پای ما زده شده، مسلمین همه تقریباً دچار این گرفتاری هستند و حال آنکه قرآن فرموده است: *وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا*، تجسس نکنید و غیبت هم نکنید یا قاعده‌ای فرموده است که حمل عمل مؤمن بر صحت. کسی که خودش معتقد به ایمان است، وقتی بگوید ایمان دارم،

شهادتین می‌گوید حق ندارید رد کنید. اگر هم معتقد نیستند به شما کاری ندارد، دیگران فقط به صورت ظاهر باید انجام دهند. اعیادی مثل عید نوروز و اعیاد دیگر هم یک چراغ‌هایی است که در تاریکی یک مرتبه روشن می‌شود. برای این است که ما یادمان بیاید دین ما دین صلح و سلامت و شادی است چون شادی بعد از صلح و سلامت است اگر صلح و سلامت نباشد شادی معنی ندارد و غالب اوقات دستور شادی به ما داده است. امیدوارم خداوند دل‌های ما را به سمت خودش بگرداند، به پیغمبر ما خداوند لطف فرمود. فرمود: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا، ما دیدیم در آسمان در واقع میل تو چیست؟ همان را اجرا کردیم. خدایا ما که میلی نداریم، میل ما همان میل پیغمبر ماست و میل خودت. ما را بر راه راست نگه‌دار، ما را از لغزش بازدار. ما خودمان می‌خواهیم از لغزش دوری کنیم ولی تنهایی نمی‌توانیم، خودمان نمی‌توانیم آن قدرت را به ما بده و خودت ما را نگه‌دار، ان‌شاءالله.

دو نفر از اخوان که با هم مصافحه کنند مثل این است که هر دو نفرشان با من مصافحه کرده‌اند البتّه من در این آرزو هستم که با همه مصافحه کنم دیگر حالا چه بشود نمی‌دانم ولی از خدا سلامتی برای شما می‌خواهم، همه مصافحه کنید برای اینکه کدورتها بریزد. از

امروز دل‌ها صاف باشد. یاد پیغمبر بکنید وقتی حضرت کودک بودند فرشته‌ها آمدند لگه کوچکی که شاید معنی بشریت بود چون به هر جهت حضرت بشری بودند، آن را زدودند که گرفتاری‌های بشریت آینده حضرت را آلوده نکند. ما هم این کار را بکنیم که ان شاء الله آلوده به کدورت نشویم.

مراسم و آداب و رسوم / تبریک عید / سلام / دست دادن و روبوسی کردن /
 پاک کردن کرد و خاک خانه می دل / چهارشنبه سوری / رسم دید و بازدید / پاک کردن
 هر کوزه غلی که از یک مؤمن در دل آنها باشد / بر همدیگر انس داشته باشید و به هم
 تبریک بگویید / خداوند در مقابل توجّهی که به همه دارد، هیچی از شما نمی خواهد فقط
 می گوید من که توجّه می کنم شما هم توجّه کنید^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در آنجا (در قسمت برادران) تبریک گفتم برای اینکه جنبه‌ی
 ولایت و اخذ بیعت، زن و مرد ندارد اگر هم یک خُرده تفاوت در
 حرف‌ها هست برای تفاوتی است که خداوند در خلقت گذاشته است و
 به هر کدام یک وظایف عمومی و یک وظایف خاص داده است. این
 است که آن تبریک برای همه است اما همانطوری که وقتی نقاشی
 می‌کنید در و دیوار را رنگ می‌کنید یک بار تهرنگ می‌زنید بعد دوباره

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱/۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

که روی آن رنگ می‌زنید محکمتر می‌شود، به این دلیل اینجا هم دوباره تبریک می‌گوییم. *صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً*^۱، رنگ خدایی و چه رنگی بالاتر و زیباتر از رنگ الهی.

یک آداب و رسومی برای سال جدید رسم شده، آداب و رسوم برحسب عرف مردم است مثلاً درود یعنی سرسلامتی، سلامتی که می‌گوییم در ایران قدیم می‌گفتند درود. در اسلام چون در قرآن می‌گوید: *وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا*^۲، تحیت خود را به سلام می‌گویند. سلام یعنی سلامتی. به فارسی یعنی سلامت باشید. سلامت هم، سلامت روح و جسم و فکر و همه چیز. این است که سلام جامعیت زیادی دارد. ولی همه یکی است. در یک مراسمی دست می‌دهند، یک مراسمی روبروسی می‌کنند. اینها رسم شده هیچکدام مزیتی بر دیگری ندارد. هر جا که آن رسم را دارند همانجا آن رسم معتبر است. مثلاً ما خانه‌تکانی داریم که خیلی خوب است یعنی به یاد بیاورید که در این خانه خیلی گرد و خاک نشسته ضمناً یادتان بیاید که خانه‌ی دل شما هم پر گرد و خاک است آن را هم پاک کنید یا مثلاً چهارشنبه‌سوری که البته این کارهایی که اخیراً اضافه شده مثل ترقه و اینها دیگران را اذیت می‌کند، شما در خیلی از موارد حق ندارید خود را

۱ . سوره بقره، آیه ۱۳۸.

۲ . سوره فرقان، آیه ۷۵.

اذیت کنید ولی در بعضی موارد هم حق دارید خود را اذیت کنید ولی دیگری را به هیچ وجه حق ندارید اذیت کنید. حتی شب جمعه که به مجالس می‌آیید، سیر نخورید که دهان شما بو بدهد و پهلویی شما اذیت شود. اذیت کردن دیگران نباید باشد. در چهارشنبه‌سوری هم آنچه موجب اذیت دیگران می‌شود مثل ترقه نکنید و ترقه ممکن است خانمی یک وقت شوکه شود و خیلی برای او بد است. ولی خطر که دارد، همه چیز خطر دارد. گفتم کنار دریا بروید به جای وضو غسل کنید مگر خطر ندارد؟ می‌شود موجی بیاید و از بین بروید. هر کاری خطر دارد باید خطر را تحمّل کنید و مراقب آن باشید. ولی به صرف اینکه خطر دارد نباید کاری را ترک کرد. از روی آتش پریدن خطر دارد، بله! ولی یک طوری بپرید که خطر نداشته باشد. اگر نمی‌توانید، نکنید. ولی به صرف اینکه از آتش پریدن خطر دارد، چهارشنبه‌سوری را تعطیل کنید؟ نه! ۱۴ قرن است که اسلام آمده هیچکس تا حالا نگفته که این کار خلاف شرع است. در مورد خود نوروز، ما می‌گوییم تبریک عرض می‌کنیم تبریک چه؟ در تقویم می‌خوانید که می‌نویسد: تحویل خورشید به برج حمل. تحویل یعنی چه؟ خورشید که اینجاست، جایی نرفته. برج حمل یعنی چه؟ اینها قوانین نجومی است که قواعدی برای آن گذاشته‌اند و جامعه این را پذیرفته و اسلام هم رد نکرده. حتی پیغمبر هم این را نیمه‌تأییدی فرمودند و حضرت صادق علیه السلام نه تنها این را

تأیید کردند این دعایی هم که می‌خوانیم حضرت صادق فرموده‌اند این دعا را هم بخوانید. یعنی همین عید نوروزی هم که می‌گیرید کار خداوند است. از خداوند سلامتی بخواهید، *مُحَوَّلَ الْحَوْلِ وَالْأَحْوَالِ* را بخوانید و امثال اینها.

این رسم دید و بازدید هم خیلی خوب است بهانه‌ای است برای اینکه کدورت‌ها از دل‌های مردم، از دل‌های فقرا برود. دل‌هایشان صاف بشود. در آیه‌ی قرآن هست یادم نیست کدام سوره است سوره‌ی حجر یا سوره‌ی ابراهیم، که مؤمنینی که قرار است به بهشت بروند مثل اینکه دم در بهشت هم مأمور بهشت کنترل می‌کند. اینها می‌نشینند نگاه می‌کنند دل‌های آنها لگه نداشته باشد. همانطور که از پیغمبر لگه‌ی کوچکی را در زمان کودکی شستند که داستان آن را گفته‌ام. می‌شویند. *وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ*، هر گونه غلی که ما قلقلک می‌گوییم، هر غلی از یک مؤمن در دل آنها باشد آن را جدا می‌کنند و می‌اندازند دور و صاف‌صاف می‌کند. بعد که اینطور شد آنوقت به بهشت می‌روند. آنجا هم اخوانند، *إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ*^۲، آنجا هم برادروار می‌روند بر تخت‌هایی می‌نشینند روبه‌روی همدیگر. این نیست که شما بگویید من از فلان کس خوشم نمی‌آید و روی خود را برگردانید یا با او مصافحه

۱. سوره حجر، آیه ۴۷.

۲. سوره حجر، آیه ۴۷.

نکنید، نه! روبه‌روی هم می‌نشانند. برای اینکه آن غلی که دل شما بوده آن را صاف کرده‌اند. حالا برای چه همین‌جا این کار را نمی‌کنید؟ هنوز خیلی عمر دارید. هر کدام، جوان و بچه و اینها را می‌بینم می‌خواهید صد سال دیگر عمر کنید، چرا از حالا پاک نمی‌کنید؟ بمانید صد سال دیگر بعد از آنکه هزار بلا سر شما آمد آنوقت پاک می‌شود، از الان پاک کنید. بشر را انسان می‌گویند، انسان از انس می‌آید با همدیگر انس داشته باشید. به هم تبریک بگویید. به جای ناسزا تبریک بگویید. در قرآن دارد که *وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا*، حتی جاهل‌ها (نه جاهل‌های جاهل‌مستی و چاقوکش‌ها، نه!) اگر با هم برخورد کنند، این مؤمنین می‌گویند: سلام. یعنی من برای تو هم سلامت می‌خواهم. برای هیچ بشری بد نخواهیم. داستان حضرت موسی که در این بیانیه نوشته که آقای کاشانی خواندند چون حضرت موسی کلیم‌الله بود یعنی با خدا حرف می‌زد یک چیزی می‌گفت و یک چیزی می‌شنید؛ غیر از وحی و اضافه بر وحی. داستان موسی کلیم‌الله این بود که وقتی بنی‌اسرائیل هزار زحمت دیدند در بیابان‌ها گشتند و بالاخره خداوند اجازه داد و اشاره کرد جای شما اینجاست و گفت: شما بروید نترسید بروید داخل، خداوند گفت آنهایی که از اول از مصر آمدند هیچکس نرود. جدیدی‌ها بروند. آخر اینها از مصر که بیرون آمدند، قبیله‌ی آنها

جمعاً چهارصد هزار نفر بودند. به اینجا که رسیدند هر کدام چهارصد هزار نفر بودند یعنی دوازده قبیله، هر قبیله چهارصد هزار نفر. آنجا مجموع آنها آنقدر بود. خداوند به موسی امر فرمود تو نباید بروی که حضرت موسی در همانجا رحلت فرمود.

فرمودند: از آنها که گذشته بودند فقط دو نفر بروند، یکی یوشع بن نوح که جانشین حضرت بود و یکی کالیر که مثل اینکه یک خواهر حضرت را داشت. این دو نفر وقتی رفتند بازرسی ببینند چطور است و کیست؟ گفتند: قبیله‌ای است که مردمان شجاع و تنومندی دارد بنی اسرائیل گفتند: ما می‌ترسیم برویم، ما نشسته‌ایم اینجا، تو و خدای خودت برو کارها را بکن، آب و جارو کن به ما خبر بده بیاییم. این دو نفر به مردم گفتند که خجالت بکشید مگر ندیدید چند بار موسی چه گفت؟ بیایید بروید هر چقدر هم شما ضعیف باشید بر آنها غلبه می‌کنید نترسید. ولی گوش ندادند. این دو نفر که اینطور گفتند، خدا اجازه داد که بروند. موسی علیه السلام عرض کرد که چرا من نروم؟ خداوند فرمود که با بنی اسرائیل (به این عبارت که ما این استنباط را می‌کنیم) دوران آرامشی می‌شود که مردم در این دوران یادشان می‌آید که تو چقدر از آنها کُستی با تو بد می‌شوند. موسی عرض کرد من که از خودم نکشتم امر خدا بود، امر شما بود که من کُشتم. خداوند فرمود: بله، امر من بود، اطاعت کردی و به همین دلیل هم گناهی نداری. اما مگر دل تو

نسوخت؟ ما هم حق نداریم مقایسه کنیم، مگر جاهایی که خود خداوند مقایسه کرده است. خداوند حضرت ابراهیم را خلیل‌الله قرار داد؛ دوستِ خدا. یک دوستِ چطورری رویش باز است که هر چه می‌خواهد بگوید. ولی موسی نه، موسی کلیم‌الله بود. وقتی فرشتگان آمدند، ابراهیم پرسید: به چه کار آمده‌اید؟ به ابراهیم گفتند آمده‌ایم قبیله‌ی لوط و قوم لوط را هلاک کنیم و زمینشان را برگردانیم. ابراهیم فرمود: یک خُرده صبر کنید و اینها می‌دانستند که وقتی خداوند امر کرد پیش ابراهیم بروید، می‌دانستند ابراهیم خیلی مقرب است. صبر کردند. ابراهیم رفت مناجات با خدا گفت: خدایا یک قبیله را می‌خواهی خراب کنی، آخر لوط آنجا هست (لوط برادرزاده‌ی حضرت بود) خیلی از مؤمنین آنجا هستند. خداوند فرمود اگر صد نفر مؤمن در آنجا باشد کارشان ندارم. حضرت ابراهیم عرض کرد که خدایا صد نفر زیاد است، شاید نباشند، نود نفر باشند خدا گفت تخفیف دادم پنجاه نفر مؤمن اگر باشند اشکالی ندارد، باز ابراهیم محاجّه کرد و چانه زد. خدا گفت: ده نفر از آن قبیله اگر مؤمن باشند، باز هم ابراهیم چانه زد، خداوند فرمود غیر از لوط و خاندان او که دو تا دختر داشت هیچ مؤمنی آنجا نیست. تو هم دیگر حرف نزن. ابراهیم دلش سوخت. برای که؟ برای مشرکین که حتی به خدا چانه زد.

شاید اینجا که خداوند به موسی گفت نرو، خواست یادآورش

بشود که جدّ تو ابراهیم، اینطوری بود. نوع بشر، فرد بشر، مثل عروسکی گلی است که یک مجسمه‌ساز ساخته. گاهی این عروسک گلی را ممکن است پرداخت کنند ببرند در کوره و چینی خوب بسازند گاهی هم نه. ولی به هر جهت این عروسک گلی مورد علاقه و نظر مجسمه‌ساز است که ساخته. بنابراین همه‌ی بشرها از این نظر مورد توجه خداوند هستند.

ان شاء الله خداوند همه را نجات بدهد همانطوری که خداوند متوجه همه هست همه هم متوجه خداوند باشند. خداوند هیچی از شما نمی‌خواهد در مقابل توجهی که دارد فقط می‌گوید من که توجه می‌کنم شما هم توجه کنید.

حلقه‌ی الهی مجلسی است که مؤمنین با هم می‌نشینند در دل هر کدام ما حلقه‌ای

از حلقه‌های الهی، هست / این اعتقاد و علاقه از روح ما جدا شدنی نیست / علم

نجوم / سال شمسی و تاریخ قمری / جشن عید نوروز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

... عیبی ندارد یک خُرده خندیدیم بر خودمان، یعنی من بر خودم، آقایان که همیشه حاضرند. چون در این برنامه‌ای که نوشتیم یک جا نوشته بود همان ساعت هشت، من اینجا را اشتباه کردم فکر کردم ساعت هشت، یعنی هفت قدیم و حال آنکه به عکس بود ساعت نه باید انجام می‌شد. با همین اشتباه آمدم اینجا. یک اشتباه دوّم این است که به این آقایان کفشداران، برادران عزیزمان یک خُرده کج حرف زدم، باید گفت کج. از آنها معذرت می‌خواهم ان شاء الله. آنوقت هیچی نگفتند، نگفتند آقا تو اشتباه می‌کنی! به هر جهت این را معذرت می‌خواهم. حالا عیب ندارد با هم نشستیم. پیغمبر فرمود، بر شما باد که همیشه در جلسات حلقه‌های الهی شرکت کنید، پرسیدند حلقه‌ی الهی

چیست؟ فرمودند مجلسی که مؤمنین با هم می‌نشینند. حالا گو اینکه ما بصورت حلقه نیستیم ولی در دل هر کدام ما یک حلقه‌ای از حلقه‌های الهی هست. به هر جهت مجدد به همه‌ی آقایان و خانم‌ها، اخوان تبریک می‌گوییم و هم خوشحالم و تشکر می‌کنم که این اشتباهم موجب شد که از آن قراری که خودم روی برنامه گفته بودم، زودتر آمدم و دیدم خیلی‌ها از من هم زودتر آمدند. این آن شوق و علاقه‌ای است که می‌گوید:

حلقه‌ای بر گردنم افکنده دوست

می‌کشاند هر کجا دلخواه اوست

به هر جهت معلوم می‌شود این اعتقاد و علاقه از روح ما جداشدنی نیست. آنهایی هم که نمی‌دانستند حالا دانستند، فهمیدند. البته ما کاری نداریم که یکی بفهمد یا نه؟ که بفهمند که ما چگونه‌ایم؟ بفهمند که راه چیست. ولی از اینکه هر کسی درک کنند و حس کنند که ما در راهیم و راه ما این است، مفید است برای آسایش و امنیت اخوان، وَاَلَّا ندانند!

ما تا پریروز که آرام بودیم که حتی به ما می‌گفتند صوفی‌ها یا هوکشان می‌روند، اهل کار کردن نیستند، فهمیدند چرا، درویش‌ها اهل کار کردن هم هستند، اگر هم کار کنند نیروی هر کدامشان به اندازه‌ی نیروی ده نفر غیردرویش است. این حُسن را داشت.

در ایران باستان کم‌کم رسم شد که این عید روز معینی باشد. در ایران باستان صنعتی که نبود، زراعت، کشاورزی و توابع آن مثلاً دامداری و اینها متداول بود، غالب مردم مبنای زندگیشان بر این بود. زندگی کشاورزی هم با خورشید سروکار دارد، آنچه که از بالا کار دارد با خورشید است. باران به اندازه‌ی کافی می‌آمد، جاهایی که می‌آمد مردم زراعت می‌کردند، نه جاهایی که نمی‌آمد. این است که مبنای زندگیشان بر خورشید بود. اینها حساب می‌کردند که اگر دقت کرده باشید خورشید هر روز از یک نقطه طلوع می‌کند، هیچ دو روزی مثل هم نیست، یک جور نیست، البته خیلی تفاوت نمی‌کند، یک روز از یک جا، یک روز از جای دیگر... همینطور می‌رود تا بعد برمی‌گردد. اینها نگاه می‌کردند. ایرانیان قدیم به تجربه دریافته بودند که وقتی خورشید از این منطقه ظهور می‌کند روز و شب تقریباً مساوی است و شروع تابش آفتاب و از بین رفتن سرماست و آن را مبدأ سالشان می‌گرفتند که گندمی چیزی کاشته بودند آب بدهند. بعد نجوم، هیئت آمد که آن هم از پدیده‌های عجیب بود، هنوز حل نشده که بشر از کجا فهمید؟ درست است قرآن فرموده است که: خداوند سال را بر حسب فطرت در واقع بر دوازده ماه تقسیم کرد. این قسمت آیه قرآن است.

اینها مبدأ سال می‌گرفتند، بعد می‌دیدند که در هر سالی ماه‌ها با هم متفاوت است. یک ماه‌هایی گرم است یک ماه‌هایی سرد است. به

فکر افتادند سال بر دوازده ماه تقسیم بشود، از اینجا نجوم و هیئت سروکله‌اش پیدا شد. ما نمی‌دانیم به مردم عوام آنوقت چه کسی یاد داد که برج‌ها دوازده تاست و خورشید می‌گردد در هر ماهی یک برج؟ به قول آن نصاب می‌گوید:

برج‌ها دیدم که از مشرق برآوردند سر

جمله در تسیب و در تهلیل حیّ لایموت

چون حمل چون ثور چون جوزا سرطان و اسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

اینها را چه کسی یاد بشر داد؟ البته حالا اگر باشد از او بپرسید چه کسی اینها را یاد داد؟ می‌گوید آقای فلان، می‌گوید فلان کتاب، فلان منصب، مشخص است. ولی از آن اول معلوم نیست چه کسی یادشان داده؟ بعضی‌ها می‌گویند پیغمبران الهی این ضروریات را یاد دادند، بعد دیگر خود بشر رفت جلو. داستان‌های ایران قدیم هم همینطور است. مثل کیومرث دیوبند و... می‌گویند پیغمبران الهی گفته‌اند.

یک عده‌ای که نسلشان الآن هم هست، نسل فکری‌شان الآن هم هست، زبانشان نمی‌گردد اسم پیغمبر و یا اسم نماینده پیامبران را بگویند. می‌گفتند نخیر، از کره‌ی فلان یک بشرهایی آمدند زمین را تصرف کردند و یاد دادند. ما می‌گوییم قبول، شما هم حتی دیدید که

از آن کره آمدند، چه کسی به آنها یاد داد؟ مسأله حل نشد.

به هر جهت چیزی که هست، حالا به این طریق ما سال و ماه و اینها را در زندگی داریم. بشر در مراحل بعدی به ماه توجه کرد، دید ماه از یک جهت آسانتر است. به اصطلاح

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

دیدند بهار و آن روزی که شب و روز یک اندازه است فرق کرد. آخر در قدیم دوازده ماه درست کردند بعد دوازده ماه، هر کدام سی روز، سال سیصدوشصت روز بود، پنج روز کم بود، هی می آمد جلو. یک وقت دیدند اول فروردین افتاده در وقتی که یخ‌بندان است. گفتند ما اول فروردین را گذاشتیم برای هوای خوب، حالا چطور یخ‌بندان است؟ نشستند گفتند نه! اول فروردین آنوقتی است که گل‌ها درمی‌آید. اول فروردین را آوردند آنجا. تکلیف آنهایی که دیروز که اول فروردین وسط یخ‌بندان بود در دوم فروردین مثلاً به دنیا آمدند، حالا این دوم فروردین در اینجا، بگوییم از دوم تا دوم یک سال است؟ نه چهارده ماه اشتباه بود. مرتب این اشکال پیدا شد. مثل این ماه که راجع به تغییر ساعت. می‌گوییم ساعت هشت، هشت جدید یا هشت قدیم؟ آنوقت‌ها هم مرتب باید می‌گفتند دوم فروردین جدید یا دوم فروردین قدیم؟ تا کم کم متداول شد همان سال جدید. چند بار این کار را کردند. ولی در

مورد ماه قمری اشکال نداشتند، نگاهِ ماه می کردند.

از یکی پرسیده بودند که این ماه به این بزرگی، گردی وقتی تبدیل به یک نخ می شود چه کارش می کنند؟ چه شده؟ گفت هیچی آن ماه بزرگ را تکه تکه می کنند، ستاره درست می کنند، بعد یک ماه جدید... اطلاعات مردم اینطور بود.

این است که تاریخ قمری متداول شد، منتها تاریخ قمری باز به درد آن زارعین نمی خورد. سال شمسی برایشان مفید بود. این است که در سال شمسی بودند. بعد چون در آن ایام ماه و ستاره را بررسی می کردند پرسیدند از پیغمبر که این هلال ماه چیست؟ شاید هم آنوقت هایی بوده و کسانی که ستاره می پرستیدند، ستاره و ماه و خورشید. *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ*^۱، از پیغمبر پرسیدند که این هلال های ماه چیست؟ قاعدتاً اگر از یک منجم می پرسیدند همین شرح هایی را می داد که ما حالا خوانده ایم و در کتاب ها نوشته ایم. ولی پیغمبر که نه خود پیغمبر منجم بود، نه خداوند مقرر کرده بود که پیغمبر درس نجوم بدهد. خداوند می خواست و می خواهد که این مخلوقاتش هیچکس را نپرستند، خودشان بت درست نکنند، بتخانه درست نکنند، یکی را بت نکنند. خداوند این را می خواست. این است که فقط همین جواب را داد. فرمود که این چیزی

نیست که شما اهمّیت بدهید مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ این برای این است که وقت برایتان مشخص باشد. بگویید فردا یا پس فردا یا بگویید به محض اینکه ماه در آمد. مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ ولی غیر از وقت و لِلنَّاسِ برای مردم، دیگر چه خاصیتی دارد؟ وَالْحَجَّ. حج را دیگر لِلنَّاسِ فرمود برای اینکه حج در خود قرآن هم فرموده است وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، در واقع معنیش این است که خداوند از مردم یک حجّی را طلبکار است. بر عهده‌ی مردم است به نفع خداوند حجّ بیت. البتّه بعد می‌گوید مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا. این است که در مسأله حج نمی‌شود دخل و تصرف کرد اما در مسائل دیگر وقت است، اوقات. مثلاً فرض بفرمایید که بطور مثال حضرت رضا علیه السلام مثلاً در سی‌ام صفر رحلت فرمودند ما در سال بعدش می‌خواهیم مراسم سال و یادبود بگیریم، می‌رسیم به بیست‌ونهم صفر و می‌گوییم فردا سی صفر یادبود می‌گیریم. شب نگاه می‌کنیم ماه دیده شد، صفر تمام شد. پس رحلت امام ماند؟ نه! مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ برای مردم وقت است. ما مردم گفتیم که حضرت رضا آخر ماه صفر رحلت فرمودند، حالا این آخر ماه صفر بیست‌ونهم باشد یا سی‌ام باشد، این است که قُلْ هِيَ مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ. اما در مورد حج نه. یکی در مورد ماه برای مردم مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ ولی برای خداوند وَالْحَجَّ. این است که سال قمری چون آن تغییرات سال شمسی

را نداشت که مثلاً اوّل فروردین بیفتد به یخ‌بندان و برف شدید و کولاک. این است که تواریخ اسلامی را با تاریخ قمری می‌گویند، به اسلام هم ربطی ندارد، قبل از اسلام در عرب همین ماه قمری متداول بود، به خصوص اعراب که سال شمسی و درس‌های هیئت و نجوم را نخوانده بودند، ماه قمری ملاکشان بود. این است که همه‌ی این تواریخ اسلامی با ماه قمری شد. منتها این اشتباه را ما نکنیم که سال قمری، اسلامی است. اگر کسی مثلاً بگوید سوّم خرداد حضرت امام حسن علیه السلام شهید شدند، این کافر شده؟ نه! متداول آن بود، چون آنطور رسم کردند و آنطور ثبت شده ما آن را می‌گوییم.

سال شمسی از قدیم رسم بود، ایران هم اوّلین تمدن‌ها را داشت، تمدن اوّلیه بشرها از کشاورزی شروع شد و به این جهت به سال شمسی بیشتر علاقه‌مندند و حتی ملاک خود احکام شرعی هم سال شمسی است نه قمری. برای اینکه مثلاً زکات معین شده، خمس معین شده و امثال اینها. کسی می‌خواهد از گندم زکات بدهد؛ فرمودند سالی یک بار، چون محصول گندم هم معمولاً سالی یک بار است. آن جاهایی که بتوانند سالی دو بار، آن هم مشخص است که چگونه است. فرمودند از این گندمی که حاصل می‌شود چقدرش را بدهید به زکات در هر سال؟ می‌بینیم سال شمسی ۳۶۵ روز است و سال قمری ۳۵۴ روز. ۱۱ روز تفاوت است. یک مرد بالنسبه مُسنّی که

دوران عمرش را کشاورزی کرده، بعد از ۳۰ سال می‌بیند ۳۱ سال قمری گذشته ولی من ۳۰ سال زکات دادم، ۳۰ بار زکات دادم. این برایش نگرانی ایجاد می‌کرد و نوشته شده بود در تاریخ که من یک بار بدهکارم، آخر دستور زکات را هم گفته‌اند سالی یک بار زکات بدهید. من سالی یک بار داده‌ام، هر وقت گندم بوده، گندم داده‌ام. چون حالا پول رسم شده ولاً قدیم از کالای خودشان می‌دادند. حتی در مورد دیه هم فرموده‌اند پول بدهید، گفته‌اند: أَهْلِ الْإِبِلِ الْإِبِلُ وَمِنْ أَهْلِ الْبَقَرِ الْبَقَرُ، از هر چیزی دارید از همان جنس بده، به کالا می‌گیرند. شاید یکی از فواید این سیستم هم این بود که احتکار انجام نمی‌شده، حالا نمی‌دانم.

بله این است که پرسیدند از امام علیه السلام که چگونه است؟ فرمودند همان سال شمسی را ملاک به دست آمدن گندم بگیرید، همان درست است. به این طریق می‌بینید حتی در بعضی موارد احکام اسلامی، سال شمسی است. این است که این اشتباه را در اذهان نباید ایجاد کنیم. توجه کنیم که سال اسلامی، سال قمری و اگر کسی سال شمسی بنویسد اصلاً از دین خارج شده، نه! قُلْ هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ. فقط در مورد حج باید رعایت سال قمری بشود.

حالا در تواریخ قدیم شاید اولین عید نوروزی که گرفته‌اند در فصل بهار بوده است. چون بشر همواره یک مبدأ غیبی و به اصطلاح که حالا ما برای این مبدأ غیبی لغت گذاشته‌ایم گفتیم خدا، گفتیم الله،

گفتیم یهوه، یک مبدأ غیبی قائل است. بشر از اول به این مبدأ غیبی علاقه داشته منتها هر زمانی تجسم این مبدأ غیبی را در یک جسمی، در یک چیزی می‌دیده تا تحوّل پیدا کرده. در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام قرآن می‌فرماید إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً^۱، اُمّت یعنی مثل ملّت، ابراهیم ملّتی بود، اُمّتی بود. آخر ابراهیم که یک نفر بود، اُمّت بود یعنی چه؟ این درست یک معنایی که به دلمان بچسبد تا حالا ندیدیم إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً شاید هم بگوییم این از متشابهات است، ممکن است. شاید یک معنایش إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً این باشد که تحولات روحی حضرت ابراهیم تحولات بشریت باشد. ابراهیم خودش اُمّت است یعنی این تحولاتی که در آن بود تحولاتی است که بشر داشت.

حالا این تحولات چه بود؟ یک وقت ابراهیم فرمود به مردم آن زمان که این بت‌ها چیست؟ خودتان با سنگ یا با چوب یک چیزی می‌تراشید می‌گذارید آنجا و می‌گویید این خدای ماست؟ آخر این مسخره نیست؟ می‌خواست مردم را از خداهای چوبی، خداهای سنگی بیزار کند. اما خدای معنوی چطور است؟ طبق عرف آنوقت، حتی عرف خداشناسان، شب ستاره‌ای دید گفت دیگر این ستاره را که من نتراشیده‌ام که بت باشد، پس شاید خداوند که مجسم بشود، این است. یعنی فکر بشر، امر غیر مجسم را قبول نداشت، نمی‌توانست بفهمد. بعد

که حضرت توجّه فرمود، ستاره غروب کرد، گفت: لا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ^۱، من چنین خدایی را دوست ندارم. پس دید این آن مبدأ غیبی که باید باشد نیست، یک نقطه‌ی نورانی است. ماه درآمد گفت این است، آن هم رفت. خورشید درآمد گفت این است. یعنی در مرحله‌ی تجسّم بود، مرحله‌ی اوّل مرحله‌ی بشر بود، تجسّم خدا را می‌خواست در هر چیزی که خودش آفریده، خودش یک چوبی می‌آفرید این را مجسّم می‌دانست و تجسّم خداوند را در این وجود می‌دانست، بعد گفت: نه. اینکه من بر آن مسلّط هستم، یکی می‌خواهم که بر من مسلّط باشد. این تحوّل بشر در خداشناسی است. بعد در این مراحل، در این مرحله‌ای که باز هم تجسّم می‌داد به خداوند، منتها در اجناسی که خودش درست نکرده بود، آن هم هر چه بزرگتر بود می‌گفت این خدای من است، تا این مرحله هم تمام شد، وقتی که خورشید هم غروب کرد حضرت متوجّه شد. حضرت که می‌گویم یعنی اُمّت، یعنی بشر چون إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً گفتم همه‌ی اینها را من می‌اندازم دورِ إِيَّايَ وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ^۲، من رویم به سمت آن کسی می‌شود که این آسمان‌ها را آفرید، چون دید خورشید و ماه و ستاره در آسمانند که این آسمان‌ها را خلق کرده، چون آن ستاره و اینها هم مخلوق

۱. سوره انعام، آیه ۷۶.

۲. سوره انعام، آیه ۷۹.

اوست. به اینجا که رسید خدا را شناخت، یعنی خدا خودش را به او شناساند. وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ^۱ بعد از این آیات می‌فرماید اینطوری ما به ابراهیم ماهیت اصلی آسمان‌ها و زمین‌ها را نشان دادیم. كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ منتها بشر همیشه می‌خواست تجسّمی داشته باشد این است که از اوّل تاریخ بشر، پادشاهانشان و سلاطینشان را می‌پرستیدند یا آنهایی که خوب بودند مورد قبولشان بودند مجسّمه‌شان را درست می‌کردند و می‌پرستیدند و امثال اینها. بشر از اوّل اینطور عمل می‌کرد.

بعد خداوند برای آن تحوّل می‌کند که به حضرت ابراهیم فرمود بشر برود به سمت اینکه کوشش کند، پیدا کند برایش مقرّراتی و موارد خاصی آفرید.

یکی از آن موارد جشن‌هایی است با عنوان الهی و چون جشن و عید بیشتر از عزا محرّک انسان است جشن‌ها در تاریخ مانده. یکی جشن عید نوروز است در وقتی که زمین زنده می‌شود. زمین خشک می‌بینید یک بارانی می‌آید و هوای ملایمی و هر علفی سبز می‌شود. این زمین که جان ندارد، آن علف‌ها، آن گیاهان همه جان دارند، این جان‌ها از کجا پیدا شد؟ این است که عید را برای همین گذاشته‌اند منتها چون این آداب و رسوم و اینها در بین مردم عوام است، در بین

توده، توده‌ی مردم نه در بین عده‌ی خاصی، آنها هم جشن می‌گیرند ولی مساوی مردم دیگر هستند، آنکه ریاضیات نمی‌داند، هیئت نمی‌داند عید نوروز را عید می‌گیرد دیگر کاری هم ندارد. آن هم که خودش منجم است عید می‌گیرد، هر دو یک‌جور عید می‌گیرند. البته داشت از مسیر خودش خارج می‌شد یعنی فراموش می‌کردند که این عید برای جشن زنده شدن زمین مرده است. زمین مرده و مرده‌هایی که در زمین هستند یعنی گیاهان و اینها زنده می‌شوند، برای آن است. که این زندگی را به آنها می‌دهد؟ برای اینکه این رابطه را ما شیعیان بدانیم حضرت جعفر صادق فرمود، به ما توجه داد به ارتباط ما با خالق. فرمود: *يَا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ يَا مُحَوِّلَ الْحَوَالِ وَالْأَحْوَالِ*، که عید نوروز که می‌آید جشن را بگیریم، فرمود جشن نگیریم. جشن را بگیریم این دعا را بخوانیم یعنی ارتباط خودمان را با خالق به این طریق درک کنیم و برای خودمان تکرار کنیم که امروز این عید را می‌گیریم که خداوند مقرر کرده. بنابراین هرگاه این عید را به عنوان اینکه خداوند توسط حضرت جعفر صادق یک دعایی هم برایش فرمودند اینطوری عید بگیرید خود آن یک عبادت است، یک نماز است.

ان شاء الله، خداوند همان دیدگان ما را باز کند *يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ* چشم و دل ما را روشن کند.

تقویم به بلیت برمی‌گردد ولی به مذهب ربطی ندارد / اصولی است که جزء

هویت و شخصیت ماست، آنها عوض نمی‌شود / مواردی که بسته به عادت است

عوض می‌شود، عادت هم نقش عمده‌ای در زندگی انسان دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

صبح همه‌اش در برنامه‌ها اشتباه کردم و لیست این سه چهار تا اشتباه را می‌گویم و مرخص می‌شوم. اول که ساعت را به جای اینکه جلو ببرم یک ساعت عقب بردم. اینجا همیشه ساعت هشت بود و حالا که یک ساعت جلو برده‌اند من باید ساعت نه بیایم، اشتباهی ساعت هفت آمدم. هفت هم نشد، نیم ساعت بعد؛ هفت و ربع و یا هفت و نیم آمدم. بعد که آمدم دیدم کفش‌داری هستند، فقرا هستند، دیدم مثلاً پرده درست نیست. گفتم چرا درست نیست؟ به مأمورین آن یک خرده تلخ حرف زدم؛ یک خرده. البته بعد فهمیدم نه، نه تنها آنها بد نکرده‌اند بلکه زودتر از موعد هم آمده‌اند. بعد که آمدم دیدم هیچکس از آقایان مشایخ نیستند در دلم یک خرده ناراحت شدم. بعد متوجه شدم و از همه‌ی

اینها معذرت خواستم و همه مرا بخشیدند و آن اشتباه آخر در برنامه‌ی من این بود که پیش خانم‌ها نیایم، گفتم فردا که روز آخر این سه روز است بیایم. بعد دم پله‌ها یادم آمد، آقایان گفتند می‌خواهید برگردید گفتم نه تا اینجا آمده‌ام معلوم می‌شود اشتباه هم خدا خواسته با وجودی که از اشتباهات گذشته توبه کردم و معذرت خواستم ولی اینطور شد. علت هم این بود که حال و رمق نداشتم.

تبریک که گفتم شرح تقویم‌ها را هم گفتم و اینکه معمولاً اعیاد و موقعیت‌های مذهبی را به سال قمری ذکر می‌کنند، این را توجه کنید که سال قمری علامت این نیست که خود را کسی ایرانی نمی‌داند یا به کار بردن سال شمسی دلیل این نیست بگویند که او مسلمان نیست، نه! تقویم جداگانه است و ربطی ندارد. تقویم به ملیت برمی‌گردد، ولی به مذهب ربطی ندارد. مثلاً یکی که در انگلستان تحصیل می‌کرده خاطراتی نوشته و همه را تاریخ فرنگی گذاشته که آن هم تاریخ شمسی است قمری نیست. این علامت این است که خیلی محو آنجا شده. نه اینکه از مسلمانی یا از ایرانی بودن دست کشیده، ولی محو آنجا شده. پرسیدم چرا؟ گفتند که چون در محیط همه اینطور می‌نویسند او هم عادت کرده. این هم قبول است صحیح است. منتها ما باید این کار را بکنیم که چیزهایی هست که با عادت فرق می‌کند ولی یک چیزهایی با عادت فرق نمی‌کند ما ایرانی هستیم یعنی عید نوروز را عید می‌گیریم

اگر به کشور آفریقا برویم در کشوری که عید نوروز نیست اگر به یک ایرانی و مسلمان رسیدیم عید می‌گیریم و کار را هم رها نمی‌کنیم، ولی اداره‌ی خود را می‌رویم، سر کار می‌رویم، چون عرف آنجا اینطوری است. اصولی است که جزو هویت و شخصیت ماست، آنها عوض نمی‌شود. ولی سایر چیزها که بسته به عادت است عوض می‌شود عادت هم نقش عمده‌ای در زندگی انسان دارد، یک دو بار صحبت شده، باز هم صحبت می‌کنیم.

در این دنیا محصور زمان و مکان هستیم / تضرع واقعی، آنچنان تضرعی است که
 با آن تضرع، خودش را فراموش کند / نفاق از کفر بدتر است / کسی که قلب
 سلیم دارد یعنی قلبش از هر گونه نفاق دور است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ما تا در این دنیا هستیم محصور زمان و مکان هستیم، یعنی
 حتماً باید در یک جایی باشیم. تا وقتی در این دنیا هستیم یعنی جسمی
 داریم، جسم محتاج به یک جایی است که باشد. همیشگی نیست، این
 یک خاصیت است. از قدیم قاعده‌ای گفته‌اند که هر چه به وجود آمدنی
 است یک روزی هم رفتنی است، اعم از جماد و نبات و حیوان، هر چه
 جاندار. پس وقتی در یک مکان هستیم، در یک زمان هم هستیم.
 می‌گوییم فلان کس از این تاریخ به دنیا آمد زیست کرد تا این تاریخ.
 در این زمان‌ها این شخص وجود داشت یعنی محصور در مکان و زمان
 هستیم. به همین حساب ما در مکان، دور و نزدیک قائلیم. می‌گوییم
 قم به ما نزدیک است، اصفهان به ما دور است. همینطور در مورد زمان،

۱. صبح دوشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱/۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

می‌گوییم همین فردا این کار را می‌کنیم یا می‌گوییم یک هفته‌ی دیگر این کار را می‌کنیم؛ هم زمان و هم مکان. به همین طریق در عادات و رسوم ما، وقتی می‌خواهیم به مسافری خوش‌آمد بگوییم، یک عزیزی می‌آید، می‌رویم به استقبالش، فرض کنید از مشهد می‌آید ما از این طرف می‌رویم تا سمنان به استقبالش. این استقبال مکانی، استقبال زمانی هم دارد. یعنی ما مثلاً مسافرمان، عزیزمان قرار بوده است ساعت ده صبح وارد شود، ما رفتیم به استقبالش، ساعت هفت صبح به دیدارش رفتیم. هم در مکان رفتیم به استقبالش و هم در زمان. اینها به هم چسبیده است.

عید نوروز هم یعنی شروع سال جدید. فرض کنید این را هم در اسفند به ما خبر داده‌اند. مثل مسافر که می‌آید خبر می‌دهند، که یک مسافر عزیزی دارد می‌آید. چیست؟ عید نوروز است. ما به استقبالش می‌رویم. ولی اینکه عید نوروز می‌آید در مکان نمی‌آید. آخر گفتیم هر جسمی، هر جاندار، جامدی در مکان و زمان است، ولی اگر غیر از این باشد نه. عید نوروز یک زمانی است، نه مکان دارد، نه زمان. خودش زمان است. مکان که ندارد، خودش زمان است. بنابراین در زمانی نیست. ما هم حالا سه روز آمدیم به استقبال عید نوروز. چون عید نوروز خودش زمان است ما هم در زمان آمدیم به استقبالش، یعنی به جای اینکه روز شنبه در خانه بنشینیم و عید نوروز بگیریم، آمدیم

مراسم را سه روز در زمانِ خودمان اینجا، قدرت که نداریم که زمان به اختیار خودمان باشد ولی جسممان، مکان را کشانیم به اینجا. حالا این سه روز انجام شد، به استقبال آمدیم. مسافر ما وارد شد، یعنی همین عید نوروز. ماه فروردین آمد. ان شاء الله این مسافر همه‌اش اخبار خوش داشته باشد. البته ما هر چه بخواهیم از خدا می‌خواهیم، هر چه هم گله داشته باشیم باز هم به خدا می‌گوییم. اگر ما از نوروز که می‌آید با خوشحالی از او تقاضا کنیم که: جان ما! بگو که دیگر از این نوروزهای گذشته که به ما دادی، سال‌هایی که با نوروز گذشته شروع شد و این همه ناراحتی‌هایی که ما داشتیم، از خداوند بخواه دیگر مقدر نکند. به همین دلیل هم، همینطور شده که در این مراسم ما جشن می‌گیریم، چرا؟ چون امیدواریم که خداوند این تقاضای ما را قبول کند و به این پیکی که فرستاده یعنی نوروز، یک اختیاری، شفاعتی، داده باشد. چون امیدواریم، خداوند هم امید ما را ناامید نمی‌کند، ان شاء الله.

در داستان‌ها گفته‌اند که یک وقتی خشکسالی شد مثل حالا مثلاً، چند وقت خشکسالی شد و باران نمی‌آمد و قدیم هم مردم بیشتر، زندگی‌شان بسته به باران بود. حالا نه، این چیزهایی که بشر خودش درست کرده خیلی به باران ارتباط ندارد ولی قدیم همه‌ی زندگی‌ها به باران بسته بود. چند وقت بود باران نیامده بود، می‌رفتند دعای باران

می خواندند. حتی در داستان های قدیم می نویسند یک رقابتی بود، امروز این آقا می رفت بیابان، چون می گویند خوب است که در بیابانی باشد که سقف ما آسمان باشد با تضرع و گریه و... فردا آن آقا. خداوند گاهی قبول می کرد، گاهی نمی کرد. ما نمی دانیم، قانون ندارد، قانونی نفرستاده برای ما. فقط یکی دو تا خبر داریم، اولاً باید تضرع داشته باشند، تضرع واقعی! نه اینکه به زور اشک بریزد بعد اشک هایش را جمع کند که بعد از خدا حساب بخواند که بیا اینقدر اشک ریختم، نه! آن چنان تضرعی بخواند که خودش را با این تضرع، فراموش کند.

می گویند یکی مغازه اش دم دروازه بود که مردم می رفتند و می آمدند، حتی حضرت سعادت علی شاه هم قطعاً مغازه ای داشتند، چون ایشان تاجر بودند. مثلاً یک عارفی دم دروازه ای بود. هر روز یک دسته می رفتند، امروز دسته ای، فردا فلان دسته، پس فردا فلان دسته. این عارف نگاه می کرد و بعد می گفت با آن دیده ای که - ما هم باید داشته باشیم ان شاء الله - با آن دیده می دید که اینها برای چه می روند؟ ولی غالباً هر دسته ای می رفت می گفت فکر نمی کنم امروز باران بیاید. دسته ای فردا می رفت باز هم می فرمود فکر نمی کنم باران بیاید. یک روزی دسته ای رفتند، فرمود به نظرم بر خداست که امروز باران بیاید (بر خداست یعنی نه اینکه من برای خدا تعیین تکلیف می کنم، یعنی بر حسب قواعدی که خودش برای خودش آفریده و ماها اطلاع داریم،

باید قاعدتاً باران بیاید) باران هم آمد. از او پرسیدند شما از چه جهت گفتید؟ گفت در آن دستجات قبلی دیدم سربه‌هوا می‌روند دو نفری با هم صحبت می‌کنند، می‌خندند، مثل اینکه دارند مثلاً به یک تماشاخانه‌ای چیزی می‌روند، می‌خندند. ولی این دسته که من گفتم دیدم هر کدامشان سرها پایین، هیچکدام حواسشان جای دیگر نیست، تمام دنیا را هیچ می‌دانند مثل اینکه نمی‌بینند، به تنهایی و بعضی‌ها حال گریه دارند و بیشترشان چتر همراه داشتند. اینطور استنباط کردم که اولاً اینها در این لحظات خودشان را فراموش کرده‌اند، در این لحظات فقط خدا را می‌بینند *هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ*^۱، آن خدایی که زنده می‌کند و می‌میراند، فقط به او فکر می‌کنند و از او چیزی می‌خواهند، بعد هم آنچنان دل بسته‌اند به این خداوند (و همانطور که عیسی علیه السلام می‌فرماید پدر، منظور پدر آسمانی) او را پدر روحانی خودشان می‌دانند و از او چیزی می‌خواهند که همه چیزها در خزانه‌اش هست و چون یقین دارند، امید به او دارند و یقین دارند که امیدشان را برمی‌آورد، چتر همراه آورده‌اند.

ما هم این دعایی که کردیم، اظهار عجز و بندگی در مقابل خدا کردیم و آنچه خواستیم از او خواستیم نه از غیر. از کسی خواستیم که اولاً مثل پدر ماست، ثانیاً همه‌ی خزائن همه‌ی نعمات در دست اوست.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۸۰ و سوره غافر، آیه ۶۸.

ان شاء الله آن شرایط را داشته باشیم، آن تضرع معنوی را داشته باشیم که خداوند قبول بفرماید.

البته خیلی در تواریخ هست، خداوند یک قومی را هلاک کرد، یک عده‌ی زیادی را. فرعون آمد دنبال حضرت موسی، موسی از دریا رد شده بود، فرعون که آمد دریا به هم آمد خود فرعون و تمام لشکریانش از بین رفتند. خداوند گفت فقط جسد فرعون را انداختیم کنار دریا روی زمین که دیگران ببینند. یک قومی را هلاک کرد. در این قوم خیلی‌ها بودند، شاید بعضی افرادی هم بودند جاهل یا ... به هرجهت امر خود خداوند بود. قبلاً قوم نوح همینطور هلاک شد، یک قوم را خدا هلاک کرد. پیغمبران و بزرگان هم خداوند وحی کرده بود، می‌دانستند خبر هم داشتند. تا رسید به حضرت ابراهیم. حضرت ابراهیم خلیل الله بود، دوست خداوند بود. وقتی شنید که امر الهی است، این فرشته‌ها آمده‌اند که قوم لوط را هلاک کنند، یعنی زمینشان را بردارند سرنگون کنند که هیچ آثاری از آنها نماند، کم‌اینکه الان از قوم لوط آثاری ما نمی‌بینیم، تاکنون دیده نشده. از قوم نوح اخیراً می‌گویند کشتی‌شان پیدا شد. ابراهیم متأثر شد که می‌دانید. وقتی به خدا عرض کرد که شاید در این قوم مؤمنینی باشند، یک قوم را یکسره هلاک می‌کنی. خداوند اول گفت صد مؤمن اگر باشند نجاتشان می‌دهم، باز ابراهیم چانه زد گفت پنجاه نفر. بالاخره خداوند گفت اگر یک نفر

از این قوم مؤمن باشد همه را نجات می‌دهم. خدایا آن ایمانی که تو می‌خواهی خودت به ما بده! نه تنها یک نفر به همهی ما بده، که برای یک نفر قومی را نجات می‌دهد، این مصلحت الهی است.

حالا ما ان‌شاءالله در این سال‌ها، در این سال‌هایی که می‌آید بتوانیم با خدا روراست باشیم. خداوند می‌فرماید که روز قیامت اینهایی که می‌آیند هیچکس پذیرفته نیست إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۱، جز آن کسی که با قلب سلیم می‌آید یعنی قلبش از هر گونه نفاق دور است، نفاق از کفر بدتر است. خداوند به ما توفیق دهد که از وسوسه و شرّ نفاق خودمان را حفظ کنیم و ان‌شاءالله جمع ما را از جمع منافق حفظ کند. ان‌شاءالله.

این است که با امروز سه روز به استقبال آمدیم، روز سوّم است، باز تجدید تبریک می‌کنم، ان‌شاءالله خداوند بر همهی ما مبارک گرداند. اگر خداوند مبارک گرداند، اگر به ما آنچه ایمان اقتضا می‌کند مرحمت فرماید هر روز، روز عید است. ولی بنابر سنّت حضرت زرتشت که مورد عمل و تأیید بوده است، امروز دیگر تشریفات عیدی تمام شده به استقبال آمدیم، عید هم رسید.

خواب / زمان لذت خواب / انحراف، در آنبایی که اعتقاد و ایمان آنهاست
است و یا اعتقاد و ایمان به چیزی ندارند، بیشتر است / روح انسانی و حاکم شدن
روح بر ما / روح، علاقه مند است که به مبدأ خود برسد / الله ناظری یعنی خداوند ناظر
من است که هر چه فکر می‌کنم می‌بیند، هر چه می‌کنم و خواهم کردم می‌داند^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ان شاء الله که خستگی‌های نزدیک عید، خانه‌تکانی و امثال آن
رفع شده باشد ان شاء الله که با خیال راحت سال جدید را شروع می‌کنیم
گو اینکه خستگی‌های مطبوعی است. خستگی است ولی مطبوع هم
هست. این بحث بین هم زیست‌شناسان و هم روانکاوها هست. تمام
مسایلی هم که در زیست‌شناسی و روانکاوی، روانشناسی هست
مخصوص آنها نیست ماها که نسبت به علم آنها عوام هستیم می‌توانیم
درک کنیم. بعد از یک خستگی، خواب می‌گویند استراحت است،
می‌خوابید پا می‌شوید سر حال هستید. از خواب لذت می‌برید، این لذت

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱/۵ ه. ش.

کی است؟ در خواب که خواب هستید نمی‌فهمید، قبل از خواب هم که خسته‌اید. اگر موقع بیداری است که باز هم لذت خواب نیست. این است که نمی‌شود گفت کی؟ آن احساسی که باید لذت را احساس کند، نمی‌خواهد، خواب ندارد. منتها در موقع خواب عمله و اکره‌ای که دارد خوابند، که عبارت باشد از چشم و گوش و دست و اینها خواب هستند. بعد که بیدار شدند این لذتی که آن احساس در موقع خواب برده تحویل می‌گیرند و به وجود ما تحویل می‌دهند. از این بحث‌های روانکاوی خیلی هست، اگر فکر کنید. اینجاست که می‌گویند همین که به ما هستی داده نعمتی است باید شکر کنیم یعنی وجود خود هستی، یک لذت معنوی است که ما باید حس کنیم. گاهی ممکن است این لذت را حس نکنیم. حس نکردن این لذت یک دریچه‌ای است به انحراف روانی .

مثل اینکه فرض کنید یک آدم گرسنه که یک روز و دو روز است غذا نخورده از غذا خوشش نیاید یا مثل بعضی که از زندگی ناراحت هستند و می‌گویند که می‌خواهیم خودمان را بکشیم و از این زندگی راحت شویم؛ اینطور انحرافات. بعضی هستند که می‌گویند می‌خواهیم خود را بکشیم اما می‌ترسیم از بعدش، با این همه خطاهایی که داریم. اینها همان ترسی که دارند باز یک ترمزی است که به کلی از آن طرف نروند، یک مقداری از فکر آنها و استدلال آنها باقی مانده

که فکر می‌کنند. این مقداری هم که باقی مانده به واسطه‌ی اعتقادات مذهبی است این است که می‌بینیم در وجود آنهایی که اعتقادات و ایمان آنها سست است یا اعتقاد و ایمان به چیزی ندارند این انحراف بیشتر می‌شود.

حالا نمی‌دانم به چه مناسبتی این بحث پیش آمد بنابراین در اعتقاد و ایمان خود باید بکوشید. اعتقاد و ایمان هم با عمل به هم چسبیده است. آیه قرآن هم دارد آنوقت که سر کلاس درس می‌رفتم من به خیلی‌ها گفته‌ام به دانشجویان علم حقوق که قرآن را ببینید مؤلف و نویسنده‌ی آن یک نابغه است شما که نمی‌فهمید می‌گوییم نابغه. این نابغه بالاترین روانشناس و بالاترین جامعه‌شناس است جامعه را بهتر از من و شما فهمیده. شما نمی‌دانید کجا درس خوانده‌اید، ولی ما می‌دانیم *عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا*، از آن استاد کل، آن کسی که خالق زمین و زمان و همه‌ی ما انسان‌هاست به او درس داده است. شما که نمی‌فهمید (شماهایی که ان‌شاءالله نیست اینجا کمتر باشد) حالا این کتاب روانشناسی است که هر جا دچار اشکال شدید و روش و راهی خواستید از آن باید استفاده کنید. این است که وقتی آیات قرآن را با توجه به معنا بخوانیم همه‌ی این چیزها را درک می‌کنیم.

صحبت خواب بود، وقتی یادمان می‌آید که آیه‌الکرسی خواندیم

اللَّهُ لِلَّهِ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ^۱، حی یعنی زنده، قیوم یعنی برپا دارنده، همه‌ی موجودات به وجود او تکیه دارند، اصلاً وجودی جداگانه ندارند. لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ^۲، نه به خواب می‌رود و نه چرت می‌زند که هر دو را ما حس کردیم همان‌وقتی که ما خوابیم و یا چرت می‌زنیم آن حی و قیوم بیدار است. آن حی و قیوم چرا بیدار است؟ از حی است که همیشه زنده است بعد هم قیوم است چون همه‌ی موجودات به وجود او بستگی دارند. اگر نباشد و خود را کنار بکشد همه از بین می‌روند. «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها». او چون بیدار است و چون همیشه هست ما هم هستیم حالا به هرجهت خداوند می‌گوید: فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۳، وقتی او را درست کردم از روح خود در او دمیدم، «او را درست کردم» یعنی چه؟ مثلاً فرض کنید اسب، الاغ، گاو، مورچه همه‌ی اینها یک سیستم خودکاری دارند، یعنی یک کارخانه‌ای هستند که لازم نیست مهندسی بالای سر آنها باشد. به قول کسی که گفته بود: من یک کارخانه‌ای دارم که هم به من شیر می‌دهد، هم گوشت و هم همه چیز. گفتند چطور؟ گفت من یک حیوانی دارم علف به او می‌دهم از این طرف شیر می‌دهد. این مورچه کوچک هم یک کارخانه است بوهایی را می‌شنود که ما نمی‌شنویم، امواجی را حس می‌کند که ما حس

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

نمی‌کنیم راه خود را پیدا می‌کند، ما در همین شهر تهران، من خودم اینطور هستم اگر ما را رها کنند گم می‌کنم فقط چون می‌دانم جنوب کجاست شمال کجاست، رو به شمال می‌آیم تا جایی برسیم. ولی مورچه را اینجا بگذارید راه خود را پیدا می‌کند. این کارخانه را خداوند ساخته می‌گوید: وقتی کارخانه‌ی بدن را ساختم بعد از روح خود در او دمیدم. پس آن روح خود جداگانه است غیر از آن غذایی است که ما می‌خوریم، هضم می‌شود و گردش خون می‌آید و.... غیر از آن است. آن روح خداوند است. روح کسی است که حیّ است. می‌گوییم: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، یک جزئی از حیّ و جزئی از قیوم دارد. آن روح لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ، این مال ارباب است، لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ. ولی همان ارباب از روح خود کمی در ما دمیده است. بنابراین ما می‌توانیم این را حس کنیم. آخر این روح هم چیزی نیست که سر خود باشد. این روح را خداوند در این بدنی که سَوَّيْتُهُ، او را مرتب کرده در آنجا هست اما روح که ما می‌گوییم روح انسانی است که خداوند در او دمیده. آیا این روح خودش غذا می‌خورد؟ چه کار از این کارهای بدن را می‌کند؟ از کارهای بدن کاری نمی‌کند. این کارها بیشتر به آن روح حیوانی بستگی دارد؛ جز بعضی کارها. ما می‌ایستیم پنج نوبت در نماز الله اکبر که می‌گوییم به اختیار خودمان فکر خود را می‌فرستیم به منطقه‌ای. گاهی اوقات به اختیار ما نیست، ما می‌خواهیم آن را بفرستیم به یک

منطقه‌ای که فکر، معنی الله اکبر را بکند ولی گوش نمی‌دهد، می‌رود جاهای دیگر. یا ماه رمضان روزه می‌گیریم و فرض کنید در هوای ملایم یک شربت سکنجبین خوب گذاشته‌اند و شما هم خسته نشست‌اید ولی چرا از این شربت نمی‌خورید؟ این آن روح است منتها چرا همه‌ی کارهایش صرفاً با آن روح نیست؟ اینکه نماز می‌خوانید و خم و راست می‌شوید هیچ انسان غیر مسلمان دیگری این کار را نمی‌کند هیچ جاندار دیگری این کار را نمی‌کند. جانداران و حیوانات علف‌خوار گرسنه باشند غذا ببینند می‌خورند، شما در ماه رمضان نمی‌خورید. این دستور چیست؟ شما که هر دو، هم ما و هم آن اسب، روحی داریم هر دو مثل هم کار می‌کنیم گرسنه باشیم غذا می‌خوریم، سردمان باشد سعی می‌کنیم خود را گرم کنیم و امثال اینها. ولی در اینجا مثل هم کار نمی‌کنیم. چرا؟ آن روحی که آمده، آن حاکم است. مادامی که آن روح بر ما حاکم باشد ما بر آن اسب و سگ و الاغ و ماری که مجموعه‌ی آن وجود ما را تشکیل می‌دهد ما بر آن مسلط هستیم، البته هر وقت آن روح حاکم باشد. اینکه بعضی وقت‌ها در بعضی داستان‌ها خوانده‌اید فرض کنید در لیلی و مجنون که مجنون می‌نشست اسب و الاغ و این حیوانات بیابانی پیش او می‌آمدند. شاید در آنها این دید هست که می‌بینند در این آقایی که اینجا نشست آن روح مشترکی که با آنها یکی است نگاه می‌کند می‌بیند خودش با آن

آقایی (که ما اسمش را می‌گذاریم مجنون) و آنجا نشسته یک روح مشترکی دارند بعد حس می‌کند یک روح دیگری در او هست که بر آن مسلط است. احساس این را می‌کند که این آقای اوست و تسلیم او می‌شود. مثلاً در خیلی از جاها، هندوستان که زیاد هستند، مرتاضین زیاد هستند یک کارهایی می‌کنند که برای ما خیلی عجیب و غریب است. برای اینکه آنها آن روح را مسلط می‌کنند. این روح را خدا اینجا در این بدن فرستاده. در بعضی‌ها این روح به این بدن علاقه‌مند می‌شود. مثلاً شما می‌خواهید تعطیلات عید را بروید شمال حتی می‌دانید آنجا قوم و خویش شما منزلی دارد و یک اتاق مخصوص شما گذاشته، راه می‌افتید بین راه جای خوش آب و هوایی می‌ایستید چادر هم دارید چادر می‌زنید، خوشتان می‌آید بچه‌ها بازی می‌کنند هر چه صدا می‌زنید بچه‌ها بیایید نمی‌آیند. شب هم می‌مانید کم‌کم می‌مانید می‌گویید اینجا که جای خوبی است همین جا بمانیم. ما را خداوند فرستاد که در این بدن باشیم ما باید از این بدن رد شویم و برسیم به آنجا ولی بدن را می‌بینیم خوشمان می‌آید و همین جا منزل می‌کنیم. حافظ در واقع مراحل سلوک خود را چه سلوک عرفانی و چه سلوک فکری خود را به شعر درآورده می‌گوید:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

یا این شعر که:

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

این روح را که خدا فرستاده این روح علاقه‌مند است که به مبدأ خود برسد. باید به مبدأ برسد. اگر بخواهد به مبدأ برسد بین راه که چادر زده، نباید بایستد یا کاروانسراهای گلی که بین راه هست ما خیلی در این مکان‌ها خوابیده‌ایم، مسافر بوده‌ایم اتوبوس از مشهد تا تهران سه شبانه‌روز طول می‌کشید تا برسد. هر جایی می‌ایستادیم. حالا فرض کنید من یک مقداری فرش و تابلو دارم. اینها را هم گذاشتیم در ماشین و داریم مسافرت می‌رویم. آیا در بین راه رسیدیم به اینجا بیایم اتاق را فرش کنم و گچ کاری کنم و تابلو بزنم؟ نه! اینجا می‌خواهیم و فردا صبح پا می‌شویم و می‌رویم. ولی گاهی روح انسان علاقه‌مند به اینجا می‌شود. البته علاقه‌مند شدن آن، تا اندازه‌ای اشکال ندارد، به شرط اینکه علاقه‌ی اصلی خود را فراموش نکند. یعنی همانقدر علاقه‌مند باشد که می‌خواهد یک شب بخوابد. اینجا منزل همیشگی او نیست. ولی خداوند که می‌گوییم گفت *فَنَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي*، از روح خودم در او دمیدم آیا از روح خود در او دمیده، روح خودش را فرستاده که اینجا عذاب بکشد؟ نه! روح خود را فرستاده می‌گوید خوشحال باش، سرحال باش، هر چه هم از تشنگی و گرسنگی دیدی لذت ببر. منی که حی و قیومم به تو از حی، شعله‌ای دادم باید همیشه در شادی باشی و با این

شادی برگردی به سر جای اوّل خود، در این مسیر که تو را فرستادم آنجا و برمی گردی، تجربیاتی کردی. مثلاً فرض کنید من خودم از مسافرت‌های قدیم، خیلی قدیم هم نه، آنقدر که سنّ خودم است از این مسافرت‌ها تجربیاتی دارم. دفعه‌ی دیگر که رفتم می‌دانم این محل خیلی پشه دارد، بنابراین یک پشه‌کش هم همراه خودم برداشتم، از این تجربه استفاده می‌کنم، آب فلان جا شور است آن عمرانی که نزدیک بیدخت است، خیلی آب شوری دارد البتّه گندم آن خیلی خوب می‌شود ولی آنقدر شور است که مرحوم هادی حائری که با الاغ یک سفر می‌آمده، الاغ او تشنه بوده ولی آب را نخورده، می‌گوید:

خ ر م ن ب ا و ج و د ح ی و ا ن ی

ن خ و ر د ا ب ح و ض ع م ر ا ن ی

حالا ما سر حوض عمرانی هستیم آنقدر بخوریم که مریض شویم؟ نه! چون می‌دانم وضعیت را، اگر قرار است در عمرانی بمانیم یک فلاکس آب هم برمی‌داریم. این بطور خلاصه نمونه و مثالی بود برای سفر و سلوک روح و چگونگی بازگشت آن به منبع اصلی که خدا در وجود بشر قرار داده. در این سفر تجربیات را فراهم می‌کند. همه‌ی اینها در زندگی هست. همانطوری که اگر کسی در سفر تجربه خودش را برای سفرهای دیگر نگه‌دارد لذّت می‌برد، ما هم سفر دیگر البتّه نداریم که بگوییم تناسخ ولی در همین مسیر فرض کنید دیده‌ایم جاهایی که

خشک است آبش هم شور است، حشره هم دارد، گزنده هم دارد اگر رفتیم به جای دیگر رسیدیم شبیه آنجا ما این تجربه را باید داشته باشیم که این لذت را از خود زندگی ببریم، مثل خواب که گفتم کی لذت آن است؟ همیشه لذت دارد وجود و هستی برای ما لذت دارد. همیشگی است باید لذت را ببریم و تجربه زندگی را هم داشته باشیم. اما هیچوقت فراموش نکنید که آن منبعی که فرمود تَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، از روح خود دمیدم ما را رها نمی‌کند. روح خود را همینطور الکی که ول نمی‌کند. همیشه آن را نگاه می‌کند بنابراین هر چه می‌کنیم باید متوجه باشیم که الله نَاطِرِي این یکی از ذکرهاست. الله نَاطِرِي، خداوند ناظر من است. ناظر من است که هر چه فکر هم می‌کنم می‌بیند. هر چه می‌کنم و خواهم کرد می‌داند. الله نَاطِرِي همه‌ی ذکرها و اوراد و اذکاری که هست هر کدام یک مقدمه‌ی اینطوری دارد.

فطرت بشر این است که تا چیزی را به حواسش درک نکند، مثل است بفهمد /
بت پرستی / عرفان و شناخت خدا / ویکتور هوگو و داشتن روحیه‌ی عرفانی / یکی از
محاسن اخلاقی، تحمل و بهره‌گیری از ملامت دیگران / تخم مرغ دزد، شتر زدمی شود /
یکی از بزرگان تاریخ می‌گوید از تعلق خوشم می‌آید ولی از متعلق بدم می‌آید^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این دوربین‌های عکس برداری یا دوربین‌هایی که اخیراً آمده
خیلی کاملتر از قدیم است. مثلاً یک عکس برمی‌دارد به اندازه‌ی دید
یک انسان معمولی یعنی مثلاً از محل بزرگ در یک لحظه عکس
برمی‌دارد اما درجه‌ای دارد که این قلمرو دیدش را زیادتر کند، حتی از
قلمرو دید یک انسان معمولی بیشتر کند. شاید خداوند خواسته یک
مسائلی که به فکر ما القا می‌کند به یک صورت مادی نشان بدهد.
چون بشر مثل اینکه فطرتش این است که تا چیزی را به حواسش
درک نکند، مشکل است بفهمد. کما اینکه مثلاً یک وقتی که بشر

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱/۶ ه. ش.

پیشرفت کرده بود به خدا یا خدایانی معتقد شده بود، آنها را در بت مجسم می‌کرد. این است که خیلی‌ها هم رفتند در جنبه‌ی روانشناسی که چرا بت‌پرستی می‌کردند؟ بشر چرا بت می‌پرستیده؟

نگاه کنید در آیات قرآن بدیهی‌تر از فرمایش حضرت ابراهیم نیست. به آن بت‌پرست‌ها می‌گوید: آخر یک خُرده عقل داشته باشید! این چیزی که خودتان دیروز با دست آفریدید، حالا می‌گذارید اینجا می‌پرستید؟ چرا با این وجود بشر چنین کاری می‌کند؟ چون بشر به صورت مادّی، به صورت احساسی می‌خواهد.

یا موسی علیه السلام بنی‌اسرائیل را از آن رودخانه یا دریا، اگر هم رودخانه بوده، رودخانه‌ی خیلی وسیع و عظیمی بوده، نیل، در واقع دریایی بوده، از آن دریا رد کرد، به دریا فرمود، دریا باز شد اینها رفتند. این موسی فرمود که من از طرف خدایی که دیده نمی‌شود و این خصوصیات را دارد آدم و این قدرت من نیرویی است که او داده به من. هنوز از دریا رد نشده، به قولی آب دست و صورتشان را که شسته بودند خشک نشده، بنی‌اسرائیل گفتند برای ما یک بت درست کن، یک خدایی پرستیم، از این احمقانه‌تر هست؟ این مال همین است که بشر تا چیزی به چشم نبیند باور نمی‌کند یا خود همان مطلب را به چشم ببیند یا یک چیزی ببیند که بتواند بفهمد.

حالا من همیشه یک مقداری مقدمه‌ای می‌گویم، این مقدمات

هم خارج از متن نیست، اصلاً خودش متن است. آخر بعضی‌ها ایراد می‌گیرند یا در کتاب‌ها می‌نویسند یا می‌گویند عرفان را چه به این کارها؟ عرفان را چه به این حرف‌ها؟ بله اینها آن دوربین‌های عکاسی قدیم را دیده‌اند که همین‌قدر عکس برمی‌دارد. ولی عرفان از این دوربین‌های جدید هم بالاتر است، می‌تواند دامنه‌اش خیلی وسیع باشد.

عرفان یعنی چه؟ یعنی شناخت و معرفت. وقتی خدا را شناخت، به هر اندازه، فرض کنید چه به اندازه‌ی خردل، خشخاش، چه به اندازه‌ی خروار. به هر جهت خدا را شناخت. در این صورت به همه‌ی چیزها که نگاه می‌کند به عنوان مصنوع خدا نگاه می‌کند نه به عنوان اینکه این هم هست خدا هم هست. هم خرما هست هم خدا، نه! به خرما که نگاه می‌کند اینطور نگاه می‌کند که یکی از مصنوعات خداست. عرفان هم همینطور، به این دلیل باید کم‌کم در راه سلوک، انسان دیدش را به همه‌ی چیزها، دید عرفانی کند و به همه‌ی چیزها نگاه کند.

قرآن، این قرآنی که ما می‌بینیم، مثلاً اینجا جلوی ماست می‌خوانیم این یک کتابی است، کتاب یعنی نوشته. کتاب حسین‌کرد را هم نوشتند، کتاب‌های عبید زاکانی را هم نوشته‌اند. این هم کتاب است، منتها چرا مقدّس است؟ به واسطه‌ی اینکه این کلامی است از خداوند. یعنی همانطوری که ما می‌خواهیم هر چیزی را با حواس درک

کنیم، خدا به ما محبت کرده، کلام خودش را که به حس در نمی‌آید، کلام هم از خود خداوند است به حواس در نمی‌آید، برای اینکه ما بفهمیم به حواس درآورده که چشم ما ببیند. حالا هر کتابی یک ذره‌ای از این اگر بتواند داشته باشد به همان ذره ما از آن تجلیل می‌کنیم. به این جهت است که ادبیات عرفانی را به زبان‌های دیگری هم اگر خواندید خوب است، اگر ترجمه‌ی درستی هم باشد ترجمه هم بخوانید. نه اینکه اینها هم‌ردیف قرآن است، نه! اصلاً مقایسه نمی‌شود یعنی در یک قفسه قرآن نمی‌گذاریم و این کتاب‌ها یا بهترین کتاب‌ها را هم در همان قفسه. ولی این مثل اینکه اشعه‌ای است از آن چراغ.

یکی از این کتاب‌هایی که در دنیا اثر کرده به فارسی هم ترجمه شده، این کتاب *بینویان* است اثر یک شاعر و نویسنده‌ی فرانسوی است، ویکتور هوگو. که در شرح حالش هم می‌نویسند یک روحیه‌ی عرفانی داشته است. از نوشته‌هایش هم معلوم است. داستانش از این جهت خوب است که بعضی چیزهایش می‌تواند برای ما عبرت‌انگیز باشد. یعنی همان معنا و معنویتی که قابل این نبوده است که مجسم بشود و به یکی از حواس ما دربیاید، این را به حواس درآورده.

نعمات خداوند فراوان است، همه‌ی موهبت‌ها و محاسن اخلاقی نعمت الهی است که وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْنَ، یعنی نعمت خدا را

نمی‌توانید بشمارید. یکی از محاسن اخلاقی، تحمّل ملامت دیگران است و بهره‌گیری از ملامت دیگران. سعدی هم یک شعری دارد در گلستان می‌گوید که:

نیک باشی و بدت خواند خلق

به که بد باشی و نیکت خوانند

از ملامت دیگران این استفاده را می‌شود کرد برای اینکه هیچ انسانی بی‌نقص و بی‌عیب نیست چه بسا نواقص و عیوبش را خودش نمی‌داند و نمی‌فهمد. ما بچه که بودیم در دهات، در ده بزرگ شدیم، دهاتی هستیم دیگر! اصل مایه‌مان. ولی به قول مشهور هر چیز به اصل خود باز گردد، البته نمی‌گذارند بازگردیم به اصل خودمان، برگردیم به ده خودمان. حالا به هر جهت دهاتی هستیم. وقتی مثلاً می‌خواستیم گنجشک بگیریم، آن دامی که درست می‌کردیم، یک غربیلی و... از فاصله‌ی دور گندم می‌ریختیم، یک گندم، یک گندم همینطور تا بیاید به اینجا، بعد کمین می‌کردیم. گنجشک یک دانه برمی‌چید، فکرش را که نمی‌دانیم، شاید در فکرش این بود که همین یک دانه را که خوردیم خیلی خوب است، خوش مزه است، دیگر اینکه دام نیست. آن را که می‌خورد می‌گفت این را که خوردم آنجا هم یکی دیگر هست، دو قدم می‌رفت آن طرف‌تر. می‌رفت آن طرف، می‌رفت آن طرف، یک مرتبه اگر در این بین یک گربه‌ای می‌آمد یا چیزی می‌آمد، می‌فهمید، فرار

می‌کرد، از تله نجات پیدا می‌کرد. آن گربه‌ای که او از آن می‌ترسید یا دوستش نداشت موجب نجات او شده بود، ولی اگر این کار نمی‌شد خودش نمی‌فهمید، از اوّل هم نمی‌خواست برود به تله بیفتد، به دام بیفتد. دانه گذاشته بودند.

همین کار را شیطان با ماها می‌کند. از همان اوّل نمی‌گوید مال مردم را بخور. می‌گوییم: «مال مردم را بخورم؟ یک ذره یک کاری می‌کند یک دانه یک تومانی - یک تومانی که حالا نیست دیگر! مرحوم یک تومانی - یک تومان در حسابش اشتباه کرده، یکی به او داده و نباید بدهد، می‌گوید خودش داده، یک تومان را می‌خورد. بعد در حساب، خودش به دیگران ده تومان اشتباه کرده، بعد که پرداخت کرده، آنوقت نگاه کرده و می‌گوید حالا که طرفم قبول کرده دیگر، چه کار دارم؟ آنجا آن یک تومانی را نباید بخورد، اینجا هم این ده تومانی را باید پس بدهد، ولی نکرده. این دانه‌هایی است که ریخته، یکی یکی دانه تا می‌افتد و یک آرسن لوپن می‌شود.

مَثَل قدیمی و امثالی که در ادبیات، به خصوص در ادبیات ایران و ادبیات مذهبی ما پیدا شده همین است، یک قاعده و قانون روانشناسی بشری که می‌گوید تخم مرغ دزد، شتر دزد می‌شود. به این طریق ملامت دیگران این حُسن را دارد، مثل آن صدایی است که گفتم گنجشک را بخواهند بگیرند یک ترقّه‌ای که در شود این می‌ترسد و

ناراحت می‌شود و می‌گوید کیست که ترقّه در کرد، نگذاشت من این چیزها را بخورم؟ ولی آن ترقّه موجب نجاتش است. ملامت‌های دیگران همینطور است.

نیک باشی و بدت خواند خلق

به که بد باشی و نیکت خوانند

از این ملامت‌ها باید بهره بگیریم. یکی از بزرگان تاریخ و از اینهایی که تملّق دوروبرشان خیلی هست، می‌گوید تملّق را دوست دارم، از تملّق خوشم می‌آید ولی از متملّق بدم می‌آید. خیلی نکته‌ی دقیق و جالبی است. این توجّه به یک نکته‌ای است.

به هر حال دیگر بیشتر نمی‌توانم. فقط باز این شعر را

تکرار می‌کنم:

نیک باشی و بدت خواند خلق

به که بد باشی و نیکت خوانند

ما سعی کنیم که نیک باشیم.

برای دشمن خود هم دعا کنید که خدا به اینها عقل بدهد / وحدت تفکر / از هیچ چیزی در

دنیا جز خداوند ترسی نداریم / هیچ چیزی جز با اراده‌ی خداوند عظیم رخ نمی‌دهد /

توجه به معنای دعایی که خوانده می‌شود / استخاره / در هر موقع باید تشخیص دهیم کاری

که مناسب آن موقع است انجام دهیم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در بعضی از فیلم‌ها می‌نویسند که شباهت این فیلم‌ها را سعی نکنید با واقعیت تطبیق کنید. البته منظور اینها این است که: «سعی نکنید»، منتها به این صورت می‌گویند. البته من به واقع می‌گویم که سعی نکنید، تطبیق کنید. ولی تطبیق برای شما پیدا خواهد شد.

این مطلب واقعیت دارد، از مرحوم برادرم آقای دکتر نعمت‌الله تابنده که در مشهد مقیم بود، شنیدم که یکی از آقایان علما، از بزرگان، از مراجع آمده بودند مشهد، زیارت، که در مجلسی خیلی شلوغ شده

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۱/۷ ه. ش.

بوده آمده بودند دست آقا را ببوسند. یکی از آن پشت مرتب اصرار کرده بود و دست آقا را کشیده که ببوسد، منشی آقا گفته بود اینطور نکن، چرا اینطور می کنی؟ دست آقا می شکند! گفته بود به ذرک که بشکند، من می خواهم دست آقا را ببوسم و زیارت کنم.

اما از دوستان ما مثل اینکه هنوز شانزده نفر در حبس هستند البته ما این شانزده نفر را از غایبین حاضر تلقی کردیم.

گر در یمنی و با منی پیش منی

ور پیش منی و بی منی در یمنی

یمن آنوقت‌ها دورترین جا بود. ان شاء الله برای آنها دعا کنید و همچنین برای آنهایی که اینها را گرفتند دعا کنید که خدا به آنها عقل بدهد.

به هرجهت ما در این جامعه زندگی می کنیم، باید زندگی کنیم. دو تا پیرمرد گویا در بین آنهاست که یکی هفتاد سالش و یکی هفتاد و سه سالش است. جوان ترینشان، به نظرم حسن کاشانی است که قد بلندی دارد او تازه شاید چهل سال داشته باشد اینها در همین سن هستند. ولی غیر از سن یک چیز دیگری به نام ژن هم مثل اینکه مؤثر است (ژن، نه جن). برای اینکه در کیش، فقرای کیش غالباً جوانترها هستند، آنها هم همین وضعیت را به کار بردند که پیرمردها داشتند بطوری که باعث تعجب دیگران هم شده که چه کسی به شما یاد داده،

دستور داده که همه‌ی شما اینطوری بگویید؟

البتّه بعد که من شنیدم گفتم شما باید می‌گفتید که به ما مستقیم یاد ندادند، به پدرمان یاد دادند و به ارث به ما رسیده است. به پدر ما هم خدا یاد داده عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، هیچ چیزی نیست که خدا به آدم یاد نداده باشد، همه چیز را یاد داده. این خلوص نیت و خلوص اعتقاد وقتی در همه باشد همه به هم نزدیک هستند و یک‌طور فکر می‌کنند. ولی اگر متفرّق باشند چند جور فکر می‌کنند، خوب یا بد را کار نداریم. این وحدت تفکر مال خلوص نیت و وحدت اعتقاد است. وقتی همه می‌گوییم لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، از هیچ چیزی در دنیا جز خداوند ترسی نداریم. برای اینکه هیچ چیزی جز با اراده‌ی خداوند عظیم رخ نمی‌دهد. حتّی دعا هم که خدا فرموده است که دعا بکنید حتّی بزرگان و ائمه ما در بعضی اوقات گفته‌اند در فلان وقت و فلان گرفتاری این دعا را بخوانید. یعنی توجّه به معنای این دعا اگر دقت کنید، آن دعا تناسب دارد با مشکلی که دارید، یعنی راه حل مشکل را به شما تلقین می‌کند. من در مورد استخاره گفته‌ام جزوه‌ای هم هست که جمع کرده‌اند به نام استخاره، در استخاره گفته‌ام که بعضی برای مسائل جزئی استخاره می‌کنند البتّه من معمولاً نمی‌پرسم چرا می‌خواهید استخاره کنید. گاهی می‌پرسم، برای راهنمایی، نه برای

فضولی در کار شما، برای راهنمایی، به بعضی می‌گویم خود تو فکر کن. می‌گویند مردّد هستیم که این راه را بروم یا آن راه. از نظر تو یعنی هر دو راه یک‌طور است. در نظر تو هر دو راه یک‌جور است. چه این راه را بروی و چه آن راه را. فقط می‌خواهی آن چیزی که الان نمی‌دانی بدانی که کدام راه بهتر است؟ در این صورت باز هم بنشین فکر کن، هر فکری به خاطر تو آمد، انجام بده. برای اینکه استخاره چیست؟ یعنی خدا فکری به تو بدهد. خدا که لازم نیست حتماً با تسبیح یا با قرآن به تو فکر بدهد، ممکن است بنشینی و فکر کنی و راه صحیح را پیدا کنی. خیلی از دعاها هم اینطور است. دعا را که بخوانید در شما فکری ایجاد می‌کند، فکری القا می‌کند که آن فکر شما را از مشکل رها می‌کند. حالا این فکر اگر در عده‌ی زیادی یک‌جور باشد همه یک‌طور تصمیم می‌گیرند. فرض کنید مثل ماه رمضان سر ساعت اذان صبح مثلاً یک چایی چیزی می‌خورند و دیگر وقتی همه به هم می‌رسند یک‌جور هستند و یک‌جور فکر می‌کنند. به این حساب است که من گفتم حتی کیش با وجودی که بیشتر فقرای آنجا جوان‌ترها هستند ولی عیناً همانطور فکر کردند و کار کردند که فقرای قدیمی. الحمدلله این هست که فقرای جوان‌تر از فقرای مسن‌تر یاد گرفتند و یاد می‌گیرند. البته نمی‌دانم فقرای کیش را گرفتند، بعد آزاد کردند؟ دیگر نمی‌دانم بعد چه تصمیمی گرفتند؟ اینجا که خیلی مشخص بود.

همه دیدیم و خبر شدیم. در پندصالح هم فرموده‌اند که منقول از قول بزرگان شیعه است که برای دشمن خود هم دعا کنید و همان که من گفتم دعا کنید خدا به اینها عقل بدهد. برای اینها هم دعا کنید که خدا آزادشان کند برای اینکه اصلاً در درویشی مبنایش بر این است که کاری را تا با صلح و مهربانی و دوستی می‌شود انجام داد، دنبال سختگیری نروید به قول مولوی:

سختگیری و تعصّب خامی است

تا جینی کار خون‌آشامی است

جین، فرزندی که زاده نشده است، انسانی است تا وقتی جین هست یعنی کوچک است و به بلوغ نرسیده خون‌آشام است بعد که بالغ شد مثل یک انسان وظایفی دارد. به این جهت در قرآن هم خطاب حتی به پیغمبر دارد که اینهایی که با تو دشمن هستند (البته در یک مورد خاصی است همه‌ی دشمنان اینطور نیستند) اگر مهربانی با آنها بکنی صبح پا می‌شوند مثل یک دوست صمیمی و قدیمی. به این طریق همه‌ی دشمنان خود را به دوستی بدل می‌کنید. این است که پیغمبر این پند را از جانب خداوند داد. پیغمبر فقط شمشیر نداشت که بزند بکشد، این را هم داشت. متأسفانه در طی تاریخ بعضی‌ها شمشیر علی و شمشیر پیغمبر را گرفته‌اند و بعضی‌ها تنبلی را؛ آنهایی که از جهاد در می‌رفتند. اما در هر موقع باید تشخیص دهیم کاری که

مناسب آن موقع هست انجام دهیم. اسلام مخلوط هر دو است. دو تا چیزی است که ظاهراً به نظر شما با هم مخالف و مختلف است ولی آب و آتش وقتی به یک نحوی جمع شود، یا قلیان می‌شود یا سماور که استفاده می‌رساند. شما هم همین کار را بکنید همه‌ی ما، هم آب را داشته باشیم هم آتش را و هر دو را پهلوی هم نگاه می‌داریم. البته غیر از این نحوه نگاه داشتن نحوه‌ی دیگری هم هست. می‌گوید:

گر نگاه دار من آن است که من می‌دانم

شیشه را در بغل سنگ نگاه می‌دارد

البته این موقعیت در اختیار ما نیست. اگر شد چه بهتر.

آمادگی برای تولید نسل و نگه داشتن حمل و فرزند در حیوانات و در انسان / وظایف و حقوق جدیدی که زن و مرد بعد از ازدواج نسبت به هم پیدا می‌کنند / ماهلین سعی کنند که اوقاتشان و دلشان در اختیار و برای راحتی، همسر باشد / تجاوز زن از حق خیلی خطرش برای جامعه بیشتر است / تجاوز از حق و غفلت در مقابل وظیفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خوانند جاندارها را، به اصطلاح حیوانات، آنها که جان دارند را خلق کرد. حالا فرق نمی‌کند چه عده‌ای نظریه‌ی به قولی تکامل را بپذیرند، چه بگویند نه، آن بحث دیگری است. به هر جهت یک حیواناتی را می‌بینیم که با هم زندگی می‌کنند و یک حیواناتی نه، تک تک زندگی می‌کنند. باز این بحث هم هست که انسان از کدام ردیف است؟ ولی داخلی هر جاندار را دو تا کرده، یک مذکر و یک مؤنث، نر و ماده، زن و مرد. برای سایر حیوانات نمی‌گوید، برای انسان می‌گوید بعد چون خودش آن تشخیصی را که داده به عهده‌ی این

انسان گذاشته، برای سایر حیوانات نمی‌گوید، مثلاً همین‌جا. یک‌جا فقط قرآن می‌فرماید: **مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ**^۱، یا می‌فرماید هر چیزی را زوج آفریدیم، این یک اشاره‌ای است به انسان که دیگر خودت بفهم، نگاه کن بین. گیاهان، گل‌ها همیشه دو قسمت دارد. حالا چرا؟ ما نمی‌دانیم. آن «چرا» را خود خداوند می‌داند ولی اثرش را می‌بینیم. «چرا» یعنی قبلاً چه شده که اینطوری شده؟ ما آن را نمی‌بینیم. از حالا به بعدش را می‌بینیم، اثرش را می‌بینیم. اثرش این است که شما اگر فرض کنید دو تا کبوتر داشته باشید، دو تا گربه داشته باشید، اگر هر دوی اینها مؤنث باشند صد سال هم با هم باشند فرزند نمی‌آورند. اگر هر دویشان مذکر باشند صد سال با هم باشند باز همینطور. اما یکی از این، یکی از آن، با هم باشند بلافاصله در اولین برخورد یکی مثل خودشان تولید می‌کنند.

ببخشید من این مقدمات را می‌گویم، برای اینکه مؤخراتش را، یعنی آن جنبه‌ی عرفانیش را و آن جنبه‌ای که صرفاً به ما انسان‌ها بستگی دارد، آن هم خیلی من درآورده نیست، بگویم. تمام وسایل را خداوند فراهم کرده که ما آنطوری باشیم. حیوانات را البته مثلاً در تلویزیون دیدیم، گله‌های گاو وحشی. من نگاه کردم هم نر هم ماده همیشه با هم هستند. گفتم چون ما در دهات دیدیم، از همان اوّل هم

من علاقه‌مند بودم که از دیده‌های خودم مطلبی را یاد بگیرم. حیوانات آنچه که ما دیدیم که دم دستمان بوده گربه، کبوتر، الاغ، گاو حیواناً اسب و شتر و... اینها هر کدام یک دورانی دارند برای فهل بودن، یعنی آمادگی برای تولید نسل و هم برای نگه‌داشتن حمل و نگه‌داشتن فرزند دورانی دارند، ولی انسان را خدا اینطور نکرده. انسان از اوّل بلوغ همیشه آمادگی دارد. این به عقیده‌ی آنهايي که نور خدا را مثل آتش سوزنده برای خودشان حساب می‌کنند و می‌گویند خدایی نیست، این نور که ما می‌گوییم، پس این نور چیست؟ می‌گویند این نور آتشی است. برای آنها اگر این را روی قواعد طبیعی بگیریم خیلی خطرناک است برای اینکه تئوریش در می‌آید از یک گوشه، به اسم تئوری مالتوس، که مالتوس یک اقتصاددان بود. ولی اینکه در بشر اراده‌ی خودش را قرار داد آن اراده شعبه‌ای است از اراده‌ی الهی، نه برای همه‌ی انسان‌ها. البتّه فرموده‌اند: **لِلَّهِ رِجَالٌ إِذَا أَرَادُوا أَرَادَ،** خداوند مردانی دارد که وقتی اراده کردند خدا اراده می‌کند، این غیر از آن اراده است. آن اراده در واقع آن رجالی که **إِذَا أَرَادُوا أَرَادَ** در واقع اراده ندارند، آنچه به اسم اراده نشان می‌دهند جلوه‌ی اراده‌ی الهی است، آن جداگانه است ولی غیر از آنها، اینهای دیگر که اراده دارند، خداوند سپرده به خودشان. آخر خداوند می‌فرماید **فَخَلِّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي،** از روح خودش در انسان دمیده. این وظیفه، این کار را هم به این قسمت روح خودش سپرده. حالا ما اگر

بدانیم آن کاری که خداوند در حیوانات انجام داده، غریزه در آنها قرار داده که خودبه‌خود منظم می‌شود، در انسان به اراده قرار داده. این سابقه‌ی به‌قولی نه تاریخی، سابقه‌ی خلقی انسان است.

اما خدا خطاب می‌کند به انسان و در واقع انسان اگر فکر کند می‌بیند همین را خودش هم می‌تواند بگوید نسبت به حیوانات و اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى^۱، این قسمت اولش مورد بحث ماست، آیات قرآن هر کلمه‌اش کتاب‌ها می‌خواهد. ما راجع به همین اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى، شما را از مردی و زنی آفریدیم، از مرد و زن آفریدیم. حالا معنی آن یا این است که از یک مرد و زنی که آدم و حوا باشند شما را آفریدیم یا معنی آن این است که شما همه یا مردید یا زن، فرق نمی‌کند. شما را از مرد و زنی آفریدیم. وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا... الی آخر. آیه‌ی دیگری هم می‌فرماید: خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا^۲، آنجا اسم مرد و زنی نمی‌برد، می‌گوید شما را، شما انسان‌ها را یک نفس واحده‌ای آفریدیم و از آن نفس، همسرش را آفریدیم که این با همسرش جمع می‌شوند فرزند می‌آورد. نمی‌گوید این نفسی که آفریدیم مرد است و زن را از او آفریدیم یا این چیزی که ما آفریدیم زن است و مرد را از او جدا آفریدیم. این بحث زیست‌شناسی می‌شود که به ما

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره نساء، آیه ۱.

ربطی ندارد ولی استفاده‌ای که ما از این می‌کنیم این است که خداوند مرد و زن هر دو را یک‌جور خطاب کرد، البته یک‌جور خطاب کرده ولی طبق خلقت باری بر مرد قرار داده و یک وضعیتی، بر زن هم یک چیزی، اینها جداگانه است. ولی از اینها گذشته هر دو را یک‌جور نگاه کرده. هر دو را یک‌جور نگاه کرده یعنی خودش یک‌جور به اینها پاداش می‌دهد یا مکافات می‌کند. در مورد اینها به اصطلاح تفاوتی قائل نیست. در این وسط یک وظایفی برای این آفریده، یک وظایفی برای آن؛ یک حقوقی برای این آفریده، یک حقوقی برای آن. اگر آن حقوق را رعایت نکنند به مبالغه و اغراق می‌افتند، افراط و تفریط. یک دورانی در تاریخ بشر بود، بشر هر چند هزار سال نسبت به خلقت خیلی تازه است، مثل یک ساعت از ۲۴ ساعت نسبت به یک قرن، چقدر تفاوت است! خلقت در مورد ما هم همین است. آن حقوقشان البته یک حقوقی است که خداوند به همه یک‌جور داده، حقّ نفس کشیدن، حقّ آزادی، حقّ...، حقّ....

یک حقوقی است که زن و مرد مقابل هم دارند، وقتی می‌آیند در جامعه اگر ازدواج نکردند هر دو یکی حساب می‌شوند، این یک رأی دارد، آن یک رأی دارد، این مرد کار باید بکند، آن زن کار باید بکند.... حقوق و وظایفشان همان حقوق و وظایفی است که افراد جامعه دارند، ولی وقتی بنا به آن امر الهی اینها با هم متحد شدند، اولاً یک وجود

جدیدی به دنیا آمده و آن اسمش خانواده است. ثانیاً یک حقوق و وظایفی این دو نفر نسبت به هم پیدا می‌کنند. این زن با مردی که بعدها شاید با هم ازدواج بکنند، خودشان هم نمی‌دانند، وظایف زن و شوهری ندارد ولی وقتی زن و شوهر شدند یک وظایفی ایجاد می‌شود و یک حقوقی... حالا اینجا البته برای زن این وظیفه ایجاد شده که فقط یک شوهر داشته باشد. برای مرد این وظیفه ایجاد شده که بیش از چهار تا نداشته باشد. از این حیث هر دو یک محدودیتی دارند متنها نوع آن فرق می‌کند. حالا آن یک بحث دیگری است که اگر مجال شود خواهیم گفت، که چرا؟ به چه جهت آن چهار تا و این یکی؟ به هر جهت این حقوق و این چیزها را که رعایت نکنند طرف طغیان می‌کند. یعنی خداوند می‌گوید که همانطور که من قرار دادم که شما دو نفر، مثل کارمند تمام وقت، تمام وقت زن به اختیار همسر باشد، به اختیار همسر است، نه به اختیار او! یعنی تعلق به او دارد. همانطور هم زن از شوهرش می‌خواهد که وقتش مختص به او باشد، حتی در موردی که مردی مثلاً تا چهار زن دارد، از شرایط آن، عدالت است که به همین دلیل هم در تفسیر بیان السعادة نوشته‌اند که چون امکان عدالت تقریباً محال است بهتر این است که تعدد نباشد. آن عدالت را گفته‌اند عدالت در اوقات است. یعنی باید مثلاً یک شبانه‌روزت به این اختصاص داشته باشد، همانطوری که وقتی مردی به زن می‌گوید اینجا برو، آنجا برو من

کار دارم بمان و من تنها می‌روم، زن هم می‌تواند همین را به مرد بگوید. می‌گوید وقتی کارت تمام شد، دیگر کار نداری بیا در خانه بمان، من تنهایم، این حقش است. این حق را که رعایت نمی‌کنیم این موارد را هم می‌بینیم. ببینیم زن هم حق را رعایت نمی‌کند و تجاوز زن از حق خیلی خطرش برای جامعه بیشتر است. بنابراین سعی کنید، متأهلین سعی کنند، که اوقاتشان و دلشان در اختیار و برای راحتی همسر باشد و همین توقع هم از همسر باید داشته باشند و دارند. اصلاً تمام این بحث‌هایی که حالا پیش آمده مال همین تجاوز از حق و غفلت در مقابل وظیفه است. حتی عبادات مستحبی را زن بدون اجازه‌ی شوهر نمی‌تواند. صریحاً فرموده‌اند که شوهر هم بدون اجازه‌ی زن نمی‌تواند، ولی از آن آیه استنباط می‌شود که *وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ*^۱، یعنی هر وظیفه‌ای که بر او هست بر طرفش هم هست، مرد و زن. بنابراین مرد هم اگر می‌خواهد مثلاً روزه‌ی مستحبی بگیرد، حالا جهاتش یک مقداری البته به وضعیت بدنی مرد و زن ربط دارد. مرد یک‌طور است وضع جسمیش، طرز زندگی‌ش مثلاً. این حقش است.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و چهارم	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	۲۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۲۰۰

۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و دهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و یازدهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	بیست و دوازدهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	بیست و سیزدهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	بیست و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	بیست و ششم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	بیست و هفتم
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	بیست و هشتم
-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	بیست و نهم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	سی و دهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	سی و یازدهم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	سی و دوازدهم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	سی و سیزدهم

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس بگیرید.

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.